

بازدید شد
۱۳۸۲

۶۹۷۶
۱۲

کتابخانه مجلس شورای ملی	شماره ثبت کتاب
کتاب: <i>تعمیر و تقویت حدیث</i>	۷۴۳۵۷
مؤلف:	۵۹۷۲
موضوع:	
شماره قفسه: ۷۱۵۹	
۶۱۵۹	

کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۶۱۵۹

1023A
6103





ادبایب ظلم و ظلم

ظلم ظلم تیره در راه	عدل با بیخای و قیاس
خان طمان زورگر گزوه	بنفیس طغراب نوا چه بود
درد دل خان زور ظلم بس	یکشش امان مظالم بس
ظلم تاریک دول سید کت	عدل ترشنده ترز کت
دردا ظلم سنج کن باشد	عدل دوداوش صابن باشد
به جای تیر ز خون خوردن	داگر از خلق هر زبون خوردن
نت در رخ دولت انانی	بزی چون دعای مسکینان
تو تهری که باغ سازی و تیم	فخر آن جلد از خراج تیم

این اثر با صفات قوت ز ادا	اقبال تو برین صفت ذرا
کین ای دولت چون سبب	ظلم تو پیش گزیده هستی
تو برین صفت در آوازه	تا غافل از تو پیش نهاده
داده او در آن در دار سبب	بس کوش دو سنده ریشنا
کز دانی عمل قشراز لوز	کدری کن برین شیخ کوز
آب دانی کردن بصورت نیست	با در پیش چنین ضرورت نیست

در راه مردم که کینه همایان در آن بودی است

نوبت در در عیش ابرو	بهر این اصطراب طیش ابرو
وقت یاریت درستان بجا	جای رحمت بر چنین پستی
گرچه جای غمت غم نخوریم	دست برسم ز نسیم و کوریم
دین برپ ز بازارا	بگفتایند میرو و کارا
بیش درستان گزینش اینین	یکدم از دور اسرنا سوسه
بوی شسته تری آب	باز گشتن کنی بسکی یاد
ز اینجاست بر پیشانی کنی	جدکن تا پیش ترانی



جوئ شیندی نیر اساسی نو	بیرت آن که ششنگان بنو
حاصل ریخ خود پاش پویش	خوشن سبیت در عشاری
بیتیر رو بعدل باید کرد	این عمارت بعدلش یکر کرد
کر بران ملک حکم دار بود	کر کی ایقت بر ملک پست
هر یکی ار د از حکومت بهر	شاه در کشور و ملک در شهر
دان که آن ملک اخرا کتد	کر نه از بعدل خطاب کتد
بلکه درستی خود متن خوش	باد شای تو هم بسکن خوش
ثبت کن نام بی کنای خود	اندیزین ملک و باد شایست خود
کر سبب کتد موی بوی	بجیبانی مکن هبانه بجوی
سکها ورا مکن بطنم حراب	اگر عدلش میزد در خوا
داندران خانه شمر پاشی	کر دین خانه بی وقت رشوی
کر بجز ادهدی کتوی کپس	این سخن راز ادهدی برسی

در نصیحت ملوک عدل

ای که بر شمع مملکت شای	عدل کن که ز راز داکا
------------------------	----------------------

هر که این گمان دستیر بود	روح صبیبه و فرشته گیر بود
خطبه آنت و سکه آن باشد	کر و کیتی در آن میان باشد
عدالی سایر خدا باشد	در راز سایر ایمم جدا باشد

مکاتیب

رفت گری ز خط شریعت	باسواران ز هر طرف کشت
کشتی دید تازه و خندان	تازه و تر جو خط دلبدان
بر زنا ریخ و نار باغی خوش	زیر هر بیک او جراحی خوش
کت کت کاب از کدام جو داد	کر که بدین گونه رنگ جو داد
باغبان نشین دور ناظر بود	داد ما ریخ که سبک حاضر بود
کت عدل تو داد آب او را	ز آن نه بیند کسی خراب او را
باد شای بزور باشد و مرد	مرد مال دوست دار د کرد
مال کسی بی عمارتی هست و	دین عمارت بعدل باشد و داد
از عمارت نظر مدار در ریخ	بر رعیت جو باو باش جو ریخ
سک محمود کوچ مالا مال	برکت و نجات را بگردون مال

شاه بی شرفیون ستانند باج	شهر بی ده زبون شود ز خراج
طلب عدل کن ز شاه و وزیر	کو بدان خود حکمت و تفسیر
خوشان عمر در تندرستی	عدشان عالمی بسیار آید
شاه مهر و وزیر مایه بود	زین دو آفاق و سپاه بود
بش جو رفت آفتاب در بره	برین است که در صد مرده
ملک ارث و وزیر نام اندوز	حاکم با میان بود تا برده
بضی این هر دو کرد کار کند	نرز و مرد بی شمار کند
نشود طالع اختر شایسته	بی بود در همه ایست
خجرت صورت گلک وزیر	پیر ملک زهرا کبر کبیر
شاه باشد بر وزیر عدل و باج	رست خسته را وزیر جراح
وزر الملک امین است	کارز مای دولت این است
وزیر ای که کربک چاسند	آسمان قبول را نامند
چو کربک را بکار در دولتشان	وزر باشد وزارت ایشان
خلق صد چهر گشته سرگردان	دربلی خواجہ در بدر گردان

غافل مهمل که پست شود	کجا بخت بگفت کم در پست شود
نهی بر نبال خود تیش	در بریدن بیاید اندیش
مغضبه که طریق دانش خاست	عقل و دین عذر آن تواند خاست
آن غضب ناپسند باشد و زشت	که جو کردی مجال عذر زشت
در جهان هر چه حکمت و ریویز	همه نزدیک زهر این دیویز
در جانت ارتسام شود	غضب و شروت غلام شود
سوسول دبی شوند با ملک	تا جهان زین دیو کرد و پاک
ین دور اگر تو زیر کام کنی	خویشتن را بلند نام کنی
پس از جام جمل خود را پست	که یکبار میروی از دست

در معنی شایسته و بیکار

باده کم خور خود بیا دده	خویش را با د ابریا دده
بوش یا بر تو بر که بهیوش	هوش باری تو با د کم نوش
تو نت گد سر از بستان	بگد رویت گد بگد بستان
دیوارشان چنان	باده در چنگ بگد در ابلان

چنگ لبان نجوک و سگ کله	خوک کندیه و سگ مردا
می سخت غذا فرودش کند	بگن بخت یکلم پوش کند
دل سیاهی دمنده روزی	بهل این بنه و سرخ اگر مردی
بگت آن اشتباه بدرد	کز نا العمل نذاپنے دوع
می جانت کند ز ما و اینے	که بز ماده را پری خوانے
هر سطر که حبان برو خند	این دو دلائل ن فرو خند
بگن در کش بز بخت	که باشد بویز و ابخیرت
خوردن آب گرم و بنه	خون بسوزاندت جهنا و بگ
بهل آن آب اگر تز کردی	مخو این بنه و اگر خردی
آب کندیه خاک بوسیده	در سینه و پیش و روح کندی
بتیستی ز می بستی	ردن عاقلان ز پستی
وجود سگت وجود ستان	بوشیار از سچستان خود
بگن نام شود پیشیاری	توز پستان طلع چه میداری
که در هر دو وضع درستی	هم شراب ای بر که تنی پست

خوردن باد که شود ناچار	کوشش کند در درغیا چا
سایقی نقره مطرب خوشکوی	خاوی جت صابجی خوشجوی
تا زرد سیم و نقل داری	منه از جای خویش بیرون
در خوری می بخند دکران	بر در میان مباحش سردو کران
چشم در شاه در عیفت کن	هزل با بر دم شریف کن
نقل کم خور که می خوار کند	نقل کم کن که سپر نکار کند
بیتول کان ز جای شو	عند لیب سخن سرای شو
وقت خوردن دو باد مکره	تا نباید بدست رفتن و دوش
تا مکرود خویش کوارنده	شود ای خواجهمی کپارنده
می بهل تا که کار خود مکنند	که با خوشکار خود مکنند
خورش می جو در سم امیری	خون خود را بخوان خود زری
می خوری اعتراف کن سچا	تا مکرود در حرام سرخ سیاه
جد که می که باد و غنم می	دین و دنیا نگر که هم سیر
سین شب زلی نسبت	بطر و خرمی ز با حصیت

از دل خویش غم جدود کرد	آنکه بپوشش بغم سرود کند
که بشت و روز برقرار بود	بهنتر از غم که ام یار بسود
نکرد و خانه مستراح بود	بی جان خور که او بهاج بود
که تر است و کلمات آن	هر چه پستی کند حرمت آن
هم حرمت و نیت بیج حلال	مستقال و جاه و روز و جمال
بی ضرورت نفس و بال شود	بضرورت سخن حلال شود
رو بسوی از حلال بودن	آب ز نغم کرت کند سر پست
بر کمارش رسی بر زمره	تو در آبی چنین دلیر مرو
ز و بر کم کاتب یک کا حنت او	که چه غم سوز و غصه است او
بای در وی منت تو از سر جمال	و در جانی تنک نما بهصل
که نقش از دهانت تا سبک	بر حد ز باش زاب تشنگ
که ترا تش جوانی بس	اتش با و بر مکن زین پس
چون با تش رسد خرد کن	می که آتش میزد و جوش کن
می ندانی چه فتنه بر خیزد	می جو تش بگفت ز ریزد

مال ایل تشین چه سیکه	غصه را یار تشین چه سیکه
این همه ناز از غوغت خاست	سخنی ز دشت در ای راست
در دل نیت از کمی خار سیکه	با کسم نیت بازاری سیکه
راست ز هر نیت سگرین اینجا	کج بناتی که تلخ دارد کام
تلخی از بند چون توان رفتن	راست شیرین کجا توان گفتن
متر این که جدا کند از بوست	فاش کرد که دشمن یار بوست
خلق را چون نظر بصورت بود	دطن و متری ضرورت بود
چون شود مترل و وطن مستور	بی زن و خاد می یکم دوز
ماگر بگردد برین چندی	هم بماند زهر و دهن زندی
که کند دارد آن در خانه	کند ارد بدست بیگانه
ز آنکه از مال غنم ندارد	چون بر اندک دوست خواهد خورد
عادت ز بستن چنین بوست	شرت مرک در بدن این بوست
بس جوانا جارش که خواهی	کرد درانی بجوی سپه کردنی
زن دو سینه خواه سیکه	که ترا بیند و شود بوست

تزداد عشوه تو بیود آید	کاکم باشوهری دگر بودت
خود تو جیت این دکم باشد	دگرش صورت و درم باشد
گشت این مرد و نیت دستور	اصل در زن سدا و ستور
بر رخانه سر وارش دار	جو کیم یونذ شد بنارش دار
او در آید تو اقر اش کن	تو در آیی ز در سلاش کن
وقت خلوت بطف و بازی گشت	هر زمانش بل بازی گشت
تو مردم عزیز دار او را	صاحب سخت و پسر دار او را
بماز و بطاعتش در گشت	از سخنها می خوب گفتن گشت
بصیحت ز نام و در دور گشت	میکن آری از خود نورش
پرز را بجان جای مده	راه بیگانه در سر ای مده
راه لولی و مطرب لمال	بی ضرورت رواند آری
هر کی را بقدر سخن و رسم	دل خوشان او مدارم
براد تو ساز کار گشت	بماند لطف تو شوی پیاز شود
و آنچه دارد دیوی خود ترا	بازش خوشتر و دگر میباید

تفت از عالم آله اسد	تست از بارگاه شاه آمد
دو ملک با تو آنچه نین همراه	سوی ایشان نیکنی تو نکند
یکت روح با تو و تو بخواب	بش قدری تو خویش را در بیا
نه عرض گشته در سر ای پرخ	خا و مان تو با جوهر سرخ
چاره خضر خمیره جمعت	سه هوالید جزوی از آفت
آب حال پت و کسیتها	با دواش ت در شیتها
آتش از مطبخ تو آس بزی	آفتاب بیاع ز مکن زیت
بجو حفظش جان نکت محیط	گر زربک بری وز بسیط
مشکل عالم از تو آسان شد	دو دو ام از وقت هر سان شد
سنگ چون نوم زیر تپت	آب آسن کی ز بشت تپت
بوست بیرون کنی زیر و کلنگ	وز هوا در گشتی عقاب کلنگ
بر بریل بر زنی قناب	کردن شیر در گشتی بطناب
دگر آن زیر پله در آن تو آ	هر در انار و در غمان تو آ
چونان و نبات خزان	معدن آسن کوش و گردن

آفتاب عقل و ما مستور	جمل طوفان و علم کشتی نوح
آسمان سرست و عرش توش	حسن که کوزه کوزه کوزه نرسدش
خلق نیکت بهشت و صورت خود	کرم و عمت بلند قصور
خلق بد و زحمت و ماز و غضب	ترو دیوانگی شو اظ و لب
دیل شمش و نیم خشم و می	دود و ام آرزو شوی تری
بگره آب چشم و کوش و دیان	بیشه سوی در و دیوان
کوها کرده و سبزه و جگر	وره و بشته و غصه های دگر
وزک و استخوان و غصه و پی	لحم و عسوف و جلد بر سر وی
سزهار آلت از درون و برودن	درج کرده در تو بلکه قزوان
بعد از آن وقت بانی مشت	یا یکی زین هر آلتی ضم کشت
حاصل ضرب بیت و چار نزار	کله فرغ و کار کن بشمار
بش و در در ایستاده در کمان	تا بلند می گرفت دیوارت
بگفت در اول تو در از کج	با کواکب و لیک در یک کج
جان جبار است و کشت	در حضورت سهرنگ نشد

در حدیث دلیل خواستمش	حسرت و آب رو بگاشتمش
از مریدان او مریدی حسر	بنصب کت ازین سخن بگذر
او دلالت از و دلیل نخواه	شرح کردون ز جبریل نخواه
هر چه گوید بگوش جان بشنو	در جدل بگنی بدر سپهره
چون نظر کردم آن غضب کوش	تن نهادم بجز و خاموش
کزت ستم کردی در حال	مرغ زیش مرا بهشتی مال

در صفت طلب علم

حکمان پر دلان دین پر دور	دل بدین صرف کرده جان بر
همه نزدیک خلق و دور اندیش	بپوشک شپسته سر در پیش
خون خود بر دین ف کرده	بس بد استمانه اگر ده
چشم بخوابشان بچهره زرد	کرده از اسگ مردک اراد
ز علوم که ششکان و ریه	تزدایشان بر از طلا طیفه
روی در سیر و سچ زرقی نه	همه در بجز و پیم غایتی نه
گشته قانع نیم نانی شک	نتی خوش زدن جو ماد شک

سفر بنان و کاسه بنی خور	بر منز کرده کیک روی
علم جوین عامل ایشان	راست کاران کامل ایشان
مهره عقل و یار جان پلست	در دو کتی حصار جان علست
خفته بر سر تو پیدارست	دره با حقیقت بارست
طیر چو ی دست زاید تو	راه پیوی اوست فایده تو
جوهر او بنوسد اندراب	آتش او را نسوزد اندراب
بی روی بادل تو سمر اهیست	بی شیشی تیغانت آگاست
کس نشانش بجاگ نتواند	نتد باوش هلاک نتواند
شاه در سر سگ زه میدان بر	در دو طارش از میان برزد
با تو کنی جان روان دایم	تو بی حبه جان دایم

در مکتوبات صفای دین

ای اگر گشتی بر این قدر خسته	اگر کسی خواندت بد نشسته
بگو بخت کرد و کرد مقبول	بکن آنچه خدای گت و رسول
قول رکعتش جوهرت و فصل	بی رخصت چه کردی ای دجل

در ترا بیخ حکم در مشیت	ببخش کنش باش دزد خود
از در اشخه راه رفت نمود	گشتن دزدی کناه چه سود
در با شخه چون بر یک بود	کو چهار اعیس حرکت بود
چون باشد سیات اندر شهر	نزد خسته نمان و خجرت
بیب کرد بر کر پویه بود	دزد بر بام طفل و بیوه بود
مردم دزد مور میر بجاست	مزد که نند دزد دیگر بجاست
راه رد کاروان ده را کرد	شخه در بخت مال مرد و پیر
مردمان جو شخه شد خدان	بر رحم زان فروردندان
چون کس بر پس شد بی زه	توان خفت این اندر ده
در دستی که بی عیس باشد	چین ابروی شخه پس باشد
حاکم حصار بکشد بود	دادوی درد گفتن تو بود
مردمان که میوه دار است	بترن آسوده باره کار است
در اجای درد درخت است	با سباز انظر برخت است
مهور داده اند این ملک	کز خرابی محصل که گیر ملک

تاریخ این زمین بخاری تو	بخار خا رو چسب کاری تو
کز این یوما بسیار آید	باغ از ان کلم چه کار آید
همه اند تراش چون شیشه	کی بماند درخت این شیشه
گوشت دهقان بهر دو ماه خورد	مغز دیره بهر یک شاه خورد
دپت دهقان جو جرم کشیده کا	ده خداست نرم کرده که آرد
جو خوری نان ز دست دانه	تظری کن بهت یاره اید
دور دوریش زنده در دره	بنی کوه پاله و بر و بره
بش تقانی که بره کرک میرد	روز آبی که در دوشش بخورد
تو بر از باده کرده بشم برودت	که کی آرد شبان سپهر فردت
ای که در قدر دیگران کوشش	بهر خود کا و دیگران دوشش
چچ در قهر خود تخم ای شد	حاکم شهر خود تخم ای شد
هم که بنفس خود مسلطیت	نیست سلطان و اندین خطیت
بادشای نگاه داشتن آید	دیده و دل براده داشتن آید
اندین تن که ملک خاص تو آید	کز تو شای کنی خلاص تو آید

لعل که آمد با سفید طغوش
 حسته فلام از وجودت بچوگر
 عند زلف عشق برده بخوش
 راز که کینر بچوگره گاه شهر بوش
 روشن چرخ بر پیشانی
 در هزاره

دیار از نور عظم با ای
 رسته از هم جفت بشعد و ای
 کشته مجر و حکم صنع کار ای
 باز بصورت کنون ز فطرا ای
 در آینه آن چرخ
 تا بخت آنچه چو روح بعضا

کاین لاله کیش صفا و ازین
 و اول کان لاله لاله در شان
 نیشند قطره سان بوی صفا
 خلعت ستر گرفته باز بتوان
 بعضی از قطره کشته لاله لاله

شبلی بخورده تو شکر جبین ز فوش
 در لهنه بنیم سب بله فوش
 کون صد چه چسبید در هم فوش
 الغرض آنست ز سب با و در فوش

بیت و سخن قبول بود

قلب تو از سخن ساجد ام
گشته با سر لایزال هم
خاطر تو کاشف عدل هم
راز تو آقا فاضل بر همه عالم

امروزه لواحق طه بر همه آنها

محرمان آفاق و لغت ضمیرت
مبطل ایام قلب عکس پر زینت
نیت یکلانکه در جو نظیرت
مهر خشنده پیش راز پر زینت

مفقول چه پیش مهر وین چرا

راز قضا پیش قدرت تو عیانست
سرفرد و مجتهد تو نهان است
راز تو آینه و اگر فرود گمانست
بقینت چه سر چه نگر کجاست

ز آنکه بنیت جهان تو لایزال است

خاک بر قلبه قلوب است
طوف در پیش عقل حج است

در

۱۳۹۵

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page]



بسم الله الرحمن الرحيم

گذشت روز خوش عیش روزگار از زمان که دل آزرده گشته بار از من
 می که هر شبه اندر کنار من بودی کنار که در گنوں میکند خوار از من
 هزان بدرد من و رزق من فرود گشت خنک گشته دل خنک کجوار از من
 باز کاری اقبال شد بدو دم و رسید از چه سبب بخت سار کار از من
 سخت یاری بردن دل از کف من نمود چهره و بگرفت جسمی از من
 پس از سپردن دل ز دایگان کنون فروتر است رقیب ستم سار کار از من
 گنوں بخت سپه روزگار گشته آسان مژده بر گشته کار از من
 سیر باغ نشاید روم که بیزار بند بنفشه از من و باغ از من بهار از من
 اگر چه طالع دارون من بیند است که کم و می نشود فقر و ضطر از من
 و لیک باک ندارم اگر بریده نشد توجه و کرم فخر روزگار از من

هر آنکه مایه خاص معاون الملک است
 بر سر کی کند از آسمان سفینه است

محیط جود و فضل و اب سر عاظم و شرف و افتخار نسب
 بان حضرت او کس نبوده درستی که احرام نسب تلمزم شود بحسب
 مرتبی همه او بوده و مرتبی او است خجسته فطرت مردانگی و شفقت ریت
 مستی همه اسباب او فرمود بر روزی و سلب آنچه بنیوانست
 همیشه دم ز قنوت زد او بخش و جود خلاف خلق که عشرت کنند و لیب
 قبول حاجت مردم کند ز فرط کرم گوی که خوست کند عشرت سرور و طب
 کدام کس که فرشته مند از قنوت او اگر رنگ عراق است یاز سام و حلب
 نخورد نیست او کس نمانده در تبارک الله ز این میزان ترک عرب
 یگانگی که ستمی است و علی اگر حریص ز قنوت شود مد اعجب
 عجب ترا که بخوید محبتی سخنی که بصحبت نذل و کوم گساید
 جمال حضرت آصف بجل آراست جمال حضرت آصف بجل آراست
 بوقت جود علی ابن حاتم طائی است بوقت جود علی ابن حاتم طائی است
 ایاکت تو بهر نوا کسب و کفیل ایاسرمد آفاق در صفات پیل

شکوت تو اگر مدعی گواهی جوت
 رستان تو چو خم برید و دورا
 هر آنچه حرم زند آسمان بخوابد یا
 بنعمت تو که کس با بومهر از دست
 کرت محاصره جوید عهد و نوحا بد حوت
 تو با قوت و جلال زندگانی کن
 محضم کو زند با تولا ف بمحشمی
 خدایگانا در ملک بسی نامدم
 قوت تو فروزون بود از مدیحه من
 که ان بهای کسیرت اینست قلیل

نکته شکر تو شرمند عطار ختم

پلی دعای تو بر حضرت رضایم

کنون که ملک هم شدت یافت
 چه خوش سرو و نصیحت گمانی نادره
 بهر دیار که بر چشم خلق خوار شد
 شقت بریم از دل نبرد و سیرت
 ازین تقریرم خبر با تمام سفر
 که این نصیحت او میتوان نوشت
 بسک سفر کن از انجا برو بجای
 مگر باذن تو انجا چه ستوده سیر

از این دیار سفر کرده و ره می کردم
 امام ثامن و ضامن رضا که در که او است
 خدایگانا عمری بود که مدح ترا
 در از زمان که سر شدند طینت ارج
 کنون که پیغمدارم برای جمل سینه
 همیشه تا که بود زین نام جعفر و معین
 بی زیارت فرزند موسی جعفر
 نخت کعبه مقصود بر تمام بشر
 ز بس شستم و کوشم نموا هم از بر
 من اینکشم که مهربان تو را دم از مادر
 رود و طیفه مهال من بقصیت فر
 ز حفظ محبت و آرا دگی و بخش زر

نام زنده بجانی همیشه در ایام
 ستایش تو شود همیشه حسب نظام

م م

ت	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	

دوازدهم در وقت خبی یافتن و جی است

۱۱۱۲

باب دوازدهم در وقت خبی یافتن و جی است

[Faint handwritten text in a cursive script, likely a continuation of the text from the adjacent page. The text is mostly illegible due to fading.]

۱۴
که کسی چیزی پنهان کند و گوید که حکم کن باید که اگر کسی
را همیشه بر یک رنگ خدا چه طالع بود و چه زایل و چه آنکه
خداوندش مشرف بود و چه آنکه خدا و شرفی بود و چه آنکه
مخترق درین همه نیکو یا بدین گریستن و نمازجت هر یک
معلوم کردن تا خطا گرفتند و بصواب باشد اول
بدرجه در دست طالع را معلوم کند و هر دستار کان
مقوم گرداند و خداوندش حد و وجه و ساعت و ضعیف
اشاعشیر و در کمان معلوم کند و چه جواهرها شنا
از دلیل جواهر از خداوند طالع بود لئون از خداوند است
طعم از خداوند طالع عدد از قمر و عطار در تو و کهن
از ربیها فلک بری خوش و کنگره چون خداوند
طالع ساقط بود و تیران سعدان بدو نظر نداشتند

دلیل کند بر کده و دانستن عدد از درجه قمر بر یک از
برج و درج و بنگر اگر زوج بود آن باید از یکی افزون
بود و اگر فرد بود یکجمله است و اگر جفت بود در خلفا
منقلب لیل کند که از دو افزونست و عدد هابسیا
دارد جایگاه نگاه کن تا دلیل اندر کدام برج بود
منقلب لیل کند که در میان جامه بود و نبات ندا
و نبات زمین و تپناه کرد و در وجدین در سوخته
و قیمت و طعم و رنگ و بوی آن در برج ستاره نگاه
کن چنانکه اگر ستاره که بر بطبع و در برج تراخی شد
گو که چیز است که از آب و آتش کنند بود و نو کهن
کن در کوکب که دلیل بود در مثل نظاری چون
الارض باشد متصل بستاره هزاری شرقی و دو

از احتراق چیزی بود نو و اگر بخلاف این بود کهن بود
 و بودن فتر در برج کرم و خشک یا سرد و خشک ^{مصوب}
 و بودن فتر در عقرب یا سوسن یا ستاره که در عقرب ^{بود}
 چیزی بود مجوف و فتر در طالع یا باله چیزی بود
 مشبک و چون خداوند طالع در هفتم یا راجع و
 چیزی بود سبک و اشکال منصوبات این بود و ^{شکل}
 که در آن خداوند آن لون و طعم و جوهر بود اینست

عدد	ل	س	خ	ه	د	ر
لونا	سپاه	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ	سنگ
مداوم	مداوم	مداوم	مداوم	مداوم	مداوم	مداوم
شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل	شکل
طعم	طعم	طعم	طعم	طعم	طعم	طعم
جوهر	جوهر	جوهر	جوهر	جوهر	جوهر	جوهر

باب سیزدهم از طالع حکم کردن بر چند جهت آنکه
 در ابواب سابقه مذکور نیست و آنچنان باشد که
 از یک طالع چند کس را حکم توان کردن چنانکه اول را
 حکم از طالع بود و دویم را از دهم و سیم را از ^{هفتم}
 و چهارم را از چهارم و پنجم را از نهم و این
 پیشتر گفته اند اما اولی این بود زیرا که باز تفاع
 دیگر حاجت افتد و حکم کردن درین چنان بود که

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

اول را حکم از طالع بود و مستولی بر درجه طالع
 بیرون آورند بر آن کونه که یاد کردیم و دویم را
 مستولی از درجه عاشق بیرون آورند و عیاش
 القیاس و ساعات را نیز معلوم کنند و آن چنانست
 که ابتدا از ر. رسیده کرده و محل را داده اند و ساعت

دو میرا از روز بستاره که شیب فلک است و علی
 هذا القياس انما نجره درین جد و است کوکب خدا
 وند

روز و شب ساعتی فهای بیاض لیلی و این ساعت

ل	س	ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه
س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع
ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه
خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر	ل
د	ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س
ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر
ه	د	ر	ل	ع	خ	س	ه	د	ر	ل	ع	خ

و چون اینها دانسته شد بیاید آنکه کودک را
 نسبت کرده اند طبیعت ما از هر مشاکلت طبیعتا
 و چهارده سال هر را بود چنانچه مذکور شد و نسبت
 کرده اند ببطار دانه که احوالش مانند طبیعت او باشد
 و آن ده سال باشد و شش سال زهره را و نوزده سال

افکار را

افقار را و پانزده سال مریخ را تا آخر عمر این قلیت
 طبیعتشان و موافقت ایشان با طبایع مردم نهادند

باید که بعد از آن قوت کوکب بدانند و ضعفشان
 سعادت و نحوست و حکم کنند بر زیاده و نقصان
 اما عمر مولود بقدر عطیه که خدا باشد باز یادت
 زاید و نقصان نواقص اما مراد تسیر در جهای
 هلاجات بود هر سال یک درجه پس اگر یک درجه نرسد
 یا بر طبعش بنحوسد لیل کند بر هلاک مولود و اگر
 اصحاب راصل قوی باشد دلیل قطع کند درین سال
 والله اعلم و چون مبنای احکام بر صاحب دور است
 و سالهای باقی و ساعات آن پس جدول صاحب دور
 و ساعات آن بر برای حکما اینچنین باشد

کتاب	فردا	فردا	فردا	فردا	فردا	فردا
۱	ه	د	ر	ل	ک	خ
۲	ه	د	ر	ل	ک	خ
۳	د	ر	ل	ک	خ	ه
۴	ه	د	ر	ل	ک	خ
۵	ل	ک	خ	ه	د	ر
۶	د	ر	ل	ک	خ	ه
۷	ل	ک	خ	ه	د	ر
۸	خ	ه	د	ر	ل	ک

باب چهارم در بیان مسائل حرب و ایحسان

باشند که در جرتال مسائل را معلوم کنند اما باید که خودش سوال کند تا از نزدیکان او که با او در حرب خواهند بود چون سپهسالارش را بداند که میخواهد احتیاط طالع مولود را نظر کند و اوقات طالع تحقیق بداند و حاجت سائل از طالع وقت و خداوندش معلوم کند و حال خصم از هفتم و خداوندش را بداند پس تا مثل کنند که قدر

اینکه در کتاب
فردا فردا
فردا فردا
فردا فردا

در پنج روزه **ولسینه** و دیگر از اسم کوه است
در هزار و پانصد و سی و هشتاد و نهم **ولسینه**

فصل دوم در تقسیم ساعت و

بنده ایستند **ب** در شب **ج** در روز چهار
بنده **ه** بختنه و جمعه و در هر وقت شبه را صف

فصل سیم در تقسیم اوقات

ا در وقت **ب** در وقت **ج** در وقت **د** در وقت **ه** در وقت

در وقت **ه** در وقت **و** در وقت **ز** در وقت **ح** در وقت

اینکه در کتاب
فردا فردا
فردا فردا
فردا فردا

در وقت

در وقت **بدر** پنج روزه در عطار در **ذنب** و **ذنب**
مهر فصل پنجم در آفتاب و حاله
 قمر و غیره مانند مقارنه **سیر** در **جمع**
استفراق احتراق و **بشرط** در **مروط**
بدر با **مهر** معنی مع **الذنب** **طریق**
مهر در **جمع** **استفراق** **مهر**
مهر در وقت **مهر** در **کوکب** در **یک** **برج** و **یک** **درجه** و **یک** **دقیقه**
 باشد آنرا **مقارنه** خوانند و اگر در **کوکب** در **برج**
سیر آن **کوکب** دیگر باشد **میان** در **جمع** و **دقیقه**
 آن **سوق** **سیر** خوانند و اگر در **چهارم** باشد **انها** **سیر**
 خوانند و اگر در **پنجم** باشد **انها** **سیر** خوانند و اگر در
ششم باشد **انها** **مقارنه** خوانند و هر وقت **کوکب** **بدر**
 باشد

باشد **انها** **مقارنه** خوانند و مقارنه ماه و آفتاب
 با یکدیگر از این پنج **کوکب** **مقارنه** **سیر** در **جمع** و
مهر **عطار** **احتراق** **مقارنه** **سیر** در **جمع** **عقرب**
مروط ماه است هر وقت **مهر** **میان** در **جمع** **سیر** **مهر**
فی **ط** **بدر** **مهر** **وقت** **مهر** **میان** **سیر** **مهر**
مع **میان** **مهر** **وقت** **مهر** **میان** **سیر** **مهر**
 و از **نود** **درجه** **میان** تا **سیر** در **جمع** **طریق** **مهر**
 خوانند هر وقت **مهر** **میان** **سیر** **مهر** **میان** **سیر** **مهر**
مهر **میان** **سیر** **مهر** **میان** **سیر** **مهر**
فصل **ششم** در **تاریخ** **عقرب** **میان** **سیر** **مهر**
 خوانند **امه** **تاریخ** **عقرب** **میان** **سیر** **مهر**
عطار **از** **یک** **مهر** **میان** **سیر** **مهر** **میان** **سیر** **مهر**

در وقت **بدر** پنج روزه در عطار در **ذنب** و **ذنب**
مهر فصل پنجم در آفتاب و حاله
 قمر و غیره مانند مقارنه **سیر** در **جمع**
استفراق احتراق و **بشرط** در **مروط**
بدر با **مهر** معنی مع **الذنب** **طریق**
مهر در **جمع** **استفراق** **مهر**
مهر در وقت **مهر** در **کوکب** در **یک** **برج** و **یک** **درجه** و **یک** **دقیقه**
 باشد آنرا **مقارنه** خوانند و اگر در **کوکب** در **برج**
سیر آن **کوکب** دیگر باشد **میان** در **جمع** و **دقیقه**
 آن **سوق** **سیر** خوانند و اگر در **چهارم** باشد **انها** **سیر**
 خوانند و اگر در **پنجم** باشد **انها** **سیر** خوانند و اگر در
ششم باشد **انها** **مقارنه** خوانند و هر وقت **کوکب** **بدر**
 باشد

هشت سال گذشته است و سال هفتم و هشت و نهم است
 و غیر اینها تا آنکه هفتاد و یک سال است و هجدهمین سال
 است که زود می‌کنند و ما هم از این تاریخ باشد از او است
 سال تا او است و سال دیگر وقت هر اینها در لغت ماه
 شود یک سال باشد که از آن را سرگینه و نام ماهها
 اینهاست حرم صفر ربیع الثانی ربیع الثانی جماد
الثانی جماد الثانی رجب شعبان رمضان شهر
ربیع الثانی ذو الحجه مفتم در تاریخ قدیم
 آن تاریخ نزد مردم خوانند و تاریخ قدیم خوانند آنرا
 از آن تاریخ از آن وقت بهر است که نزد مردم
 و آفرین از آن جهت است که ثبت شد و از آن
 تاریخ ثبت شود و ثبت شد که ثبت است در ثبت
 ثبت

فواید است و در این هر یک یکی که ثبت است
 می‌کنند و در هر یک این تاریخ سیف و شصت و پنجاه
 چنانکه در کتابهاست و ما هم از این تاریخ را سرگینه و پنج
 ماهه و در آخر اینها ماه افزاینده و انداخته مترقی
 خوانند و غیر اینها در لغت ماه و پنج روز تمام شود و نام آنها
 باشد باز آنرا هر سال و هر یک که نام ماهها اینهاست
فروردین ماه اردیبهشت ماه
خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه
شهریور ماه مهر ماه آبان ماه
آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفند
ماه و اینها را از لغت ثبت شده گویند
 فروردین ماه قدیم و هر اینها فضل هفتم

در تاریخ روم در آن تاریخ اسکندر خوانده آید از تاریخ
از وفات اسکندر بجو است به هزاره و از آن ۳۹۹ سال
گذشته هر ۱۰۰۰ ساله نام ماهها در آن است
تشرین اول ۳۱ تشرین آخر ۳۳ کانون اول ۳۱
کانون آخر ۳۱ شباط ۲۸ اذار ۳۱ نیسان ۳۰
ایار ۳۱ حیران ۳۰ مومنا ۳۱ آب ۳۱ ایلول ۳۰
فصل هفتم در تاریخ جلاله و این تاریخ را سلطان
جلال الدین ملک شاه بنامه دینار در سال ۶۲۵
از آن تاریخ نام ماهها را کنی نام ماهها را بنویسد
یعنی است اما آنرا کله است که شش ماه در دین ماه
چند ماه در این قیاس را در آن قیاسه در آن
با اول در همه بر سه و آن در روز جلاله خوانده
ضلع

فصل دهم در تاریخ ترکان نام ماهها در آن
است طوام ای ایکندی ای اچوچ
ای توتوچ ای پینچ ای التیخ ای
یتنچ ای سکنچ ای طوفونچ
انویچ ای افن برنکوچ ای اوس
ایکندی ای فصل یازدهم در
خانها کوکب ازین هزاره شروع که ذکر است
خانه بافتاب دادند و یک ماهه و باقی کوکب
در برج برین نصیرت خانه آفتاب ^{خان ماه}
خانه خدر خانه شکر خانه مرغ خانه زهره خانه
^{در روز} در کوکب در خانه مرغ جو تو مرغ و نیکو باشد
فصل دوازدهم در و با کوکب و با آنها

مقابل خانه او باشد یعنی هفتم خانه او هر که در کواکب
 در دایره ضعیف صلی باشد و هم چنین باشد در شمس
 در غربت باشد و باقی کواکب برین موجب است
آفتاب ماه بیشتر از زهر مریخ عطارد زهره
 در کواکب در جزایر سرطان قوس دلو حوت میزان عقرب
فضل سیر در شرف کواکب مفضل از فلک
 البروج یعنی که نه در کواکب در آنگاه قوس باشد و نیز نه
 کس باشد در حوت در دلو کمر در موضع آن را شرف کواکب
 خوانند و شرفه کواکب برین موجب است در حوت
 شرف آفتاب در حوت شرف ماه در حوت میزان
 شرف زهره در حوت سرطان شرف بیشتر در حوت
 حوت شرف مریخ در حوت حوت شرف زهره در حوت
 در حوت سینه شرف عطارد و وجهه مریخ شرف باقی آفتاب

این درجات قویتر باشد فضل چهارم در حوت
 کواکب بهبوط کواکب در مقابل شرف ایشان است و آن
 برج هفتم شرف ایشان باشد و همچنین کواکب در بهبوط سینه
 ضعیف صلی باشند و نیز نه کس که در حوت باشد و نیز نه
 برین موجب است در حوت میزان بهبوط آفتاب در حوت
 در حوت حوت بهبوط ماه در حوت حوت بهبوط زهره در حوت
 حوت بهبوط بیشتر در حوت سرطان بهبوط مریخ در حوت
 در حوت سینه بهبوط زهره در حوت حوت بهبوط عطارد
فضل پانزدهم در منازل قمر فلک را به جهت
 قسم که نه در هر یک از آن زمانها که نه برین موجب است
شرطین بطین شریا دیوان هفقه هندیه
ذراع نزه طرفه جیمه زیره صفت عوا

سماك غفر زبانا اكليل قلب شوله

لغایم بیده زالج بلع مسعود اخبیه

مقدم مؤخر **مشا** قمرهم از در منزل با شیخ و گاه

بهر یک از در منزل قطع کنه **فصل شانزدهم**

در بیج منقلب و ثابت و در جبهه بیج منقلب **عمر**

میزان **بهر** ثابت ثور اسه عوب و در جبهه بیج

بوز اسبند قوس حوت از هر یک را منقلب کنه

دیگرا ثابت و دیگرا از جبهه بیج باز یگرا منقلب و دیگرا

ثابت و دیگرا از جبهه بیج تا آخر مشا **عمر** منقلب ثور ثابت

جز از جبهه بیج یعنی ترتیب تا آخر **فصل هفدهم**

در سعه و خسر کواکب زعفران بیج خسر مطلق نه خسر

خسر بزرگ بیج خسر کوچک **مشا** در زهره سعه مطلق نه

نیز با شیخ و گاه

مشا

مشا در سعه بزرگ زهره سعه کوچک ماه و آفتاب در

تیسر و تثلیث سعه باشند در در بیج و مقارنه و مقابله

خسر عطار و متموج باشد در نظر سعه و خسر با هر کس

که باشد طبع او بگیرد اگر با سعه باشد سعه و اگر با خسر باشد

خسر **فصل هجدهم** در نظر سعه و خسر **تیسر**

و تثلیث نظر سعه نه تمام در ستر و بیج در ستر

مقابله و بیج نظر سعه خسر نه تمام دشمن **ع** نیم

دشمن مقارنه سعه سعادت تمام در **ع** مقارنه سعه

خولت تمام در **فصل نوزدهم** در هر وقت طبع

و عاشر فلک سعه در لفظ قیمت کوه نه خسر نه خسر

و مشرق آن موضع بود آفتاب از آنجا بر آید و مغرب

آن موضع بود جانب خور و در هر وقت در **ع**

در هر جز از شرق طلوع کند چه فلک بودسته در حرکت
 بر هر مغرب فرود آید و نیز بروج را بر هر کجای طلوع خوانند و آن
 درجه بر هر کجای درجه طلوع و آنکه فرود میرود در هر ربع
 یعنی هفتم طلوع دان درجه در بالا بر زمین باشد میان شرق
 و مغرب آن و عاشر نیز در هر درجه طلوع و کمتر درجه
 در زیر زمین باشد میان شرق و مغرب رابع گویند نیز
 چهارم درجه طلوع پس هرگاه میان آفتاب و ماه اجتماع
 یا استقبال میکنند در هر کمتر وقت که ام درجه از این بروج
 طلوع میکند از شرق انرا طلوع اجتماع یا استقبال خوانند
 و آن درجه در فوق المذخر باشد میان طلوع و ربع انرا
 عاشر استقبال یا اجتماع و آنکه زیر زمین باشد میان طلوع
 و ربع انرا رابع اجتماع یا استقبال خوانند و آن چهار سو
 غیر طلوع

غیر طلوع در اربع و سبع و عاشر او تا دفا هفتاد و نه کانه
 خوانند و هر یک دله است بر هر چند کانه چنانچه ذکر آن کرد
 شتر **فضل بیستم** در آنکه خانه هر هر در دله است میکند از
 خانه هر از ده کانه خانه اقل یعنی طلوع دله است کند بتیغ
 و جان داتمه ار کار و در هر وقت در این خانه سعده را با شتر یا
 صاحب آن خانه مسمو سعادت تنه و جان و صحت و سلامت
 ان با شتر و اگر بخسرد در آنجا با شتر یا صاحب آن نه خوشتر است
 تنه و جان و رحمت و دل شغور باشد خانه دریم دله است کعبه
 هر در معاشر و در دکنه کان هر وقت در سعده در این خانه باشد
 یا صاحب آن مسمو و فقر حال و معاشر به آن صاحب شود و نفع
 تمتع یا به و اگر بخسرد در آنجا باشد یا در معاشر خوشتر چون کمر
 هر وقت شتر آن باشد خانه بیستم دله است کند بر هر در آن

و خواهران و لشکر و تحویل از صاحب نرد یک صاحب پنج سال
 دیگر خانه های باغ در سعادت و نخلت خانه چهارم دولت
 که بر بنبر و املاک و عاقبت کار خانه پنجم دولت کنه
 بر فرزندان و شکر و عشق خانه ششم دولت کنه بر بخوار
 و بنه کان خانه هفتم دولت کنه بر زنان و اسب اران
 خانه هشتم دولت کنه بر سفر و دین و عقهار خانه
 نهم دولت کنه بر خوف و مرگ و میراث خانه دهم
 دولت کنه بر دریا و تغذ و عمر و ضعف خانه یازدهم
 دولت کنه بر درستان و امیه خانه چهاردهم دولت
 کنه بر دشمنان و جهیز پایان و حکم همه خانه در سعادت
 و نخلت چنانکه ذکر رفت **فصل بیست و یکم**
 در وقت هر شب با قدر در وجه عمر رسیده

در کتبه وقت که ام برج و درجه از مشرق بر سر آینه انرا
 طلوع آن ماه خوانند و حکم احوالی در در کتبه واقع
 شود از آن طلوع کنه و در تقویم صورت طلوع ماه و دیگر
 خانه بنویسند و به بنده در در کتبه وقت اصاب با قدر در وجه
 هر میرسه هر کوبگر کی باشد آن معر صورت طلوع ماه
 ثبت کنه و حکم هر ط لطف میگوید ماهه صلی ثانی میگوید
 و اگر به حال نوجو صلی ثانی به بنخورد ذکر کرده شده نوجو
فصل بیست و دوم در آنکه هر کوبگر که ام ط لطف
 دارد **فصل بیست و سوم** رسولان و پیکان و مسافران و اینها
اقصاب کوبگر پلاشان و مکان است **عطار**
 کوبگر وزراء و تهر فان و کاتبان و کور کانی **مشیر**
 کوبگر قاضیان و ائمه و اهل صلح است **دخ** کوبگر شیخ

دخانه آنها قریب بود و کوه نشینی است **مسح** کولک
 سرکان و سکران و ایدر سلاح و دزدان در راه زنان است **نهار**
 کولک زنان و خادمان و معاشران و اهل طرب با شکر وقت
 که کولک بکوی صا باشد حال آن طایفه بوی تعلق دارد و میکند باشد
 و اگر به حال باشد حال ایشان به باشد **فضل بیست و نهم** در
 مغز اختیار اخبار آن باشد و در قرامعین گفته از ارباب کار
 اگر آن کار در آن وقت تمام شود از آن کار تمع یا نیمه و بنیاد اخبار به
 بکوی اهل قریب باشد و هر بکوی احوال طالع وقت و بکوی اهل قریب
 به بر آن تعلق دارد و بکوی احوال صاحب آن خانه در قمر
 آن باشد مثلا اگر اخبار سفر گفته باشد بکوی صا باشد و در
 هبوط و دایر باشد و با نخوس نظر کشنده داشته باشد نیز ترس و
 سقالبه و مقارنه در طریقه محترقه باشد و طالع آن باید که کس
 در آن باشد

در آنجا نباشد و صاحب آن طالع به حال باشد نیز اگر طالع غیر آن
 بود باید که ترس یا ضرر در غیر آن نبود و صاحب نیز طالع غیر آن
 در هبوط و دایر در اوج نباشد و نخوس نبود و خانه به لیس تعلق
 دارد و غیر آنم خانه کس در آنجا نبود و صاحب آن خانه بکوی صا باشد
 مثلا اگر در خانه نیم جوزا بود باید که ترس یا ضرر در آنجا نبود
 صاحب آن خانه نیز عطر در نخوس باشد و در دایر و هبوط و
 زیر شعاع آفتاب باشد و صاحب آن خانه در قمر بود بکوی
 باشد نیز اگر قمر در حوت باشد باید که صاحب حوت نیز مشرک
 باشد کس نباشد و در دایر و هبوط در اوج و بطریقه محترقه نبود
 چه صاحب خانه قمر و لید عافیت آن کار باشد اگر در قریب
 چهارم معبر باشد و صاحبش بکوی صا باشد بهتر بود آن خانه
 هم و لید عافیت کار باشد بعد اگر محترقه کرد در این هم خبر باشد

اعیانت گفته باین که قمر بیکو صاعی فوج و طالع و هم چنین
داکر کعبه در طالع باشد بهتر فوج این قاعده کلی است در شمارت
باین که هرگاه در این صاعی باشد فوج باین فوج از این ذکر
بصرف از آن کرده شود و الله اعلم و هم چنین هر کاره خواهند گفته در
هرام در آن باشد چنانکه جامه پوشیدن و بختی از آب
اینه در این آن قمر باین در برج مقرب فوج هر
و نیز آن در سلطان و جبر و اگر خواهند که در این باین در
باشد چنانکه بنیاد خانه نهادن و در اثر ارضی خواهند در این
باشند و یا خانه در آن بردن باین قمر در برج ثابت باشد
فیز نور و اسه و عقوبت و دلو و اگر خواهند که کار میان
فوج از فوج این شود نه در باین چنانکه شرکت کردن و فخر
از خانه بکنند و اما بر تعلیم و تعلیم باین در ماه در برج فوج
باین

باین فوج از او بنده و قوس و حوت **فصل بیست چهارم**
در این چهار جامه پوشیدن و برین قمر باین در برج مقرب
و باین در جزو مقدار و مقابله نه آشته باشد و اگر هیچ نظر
باین نه آشته باشد بهتر است باین در بنیره نظر کنه چنین
از هر که کوب از این در نیت است و باین در با ذنب میوه
و همچنین باین که طالع وقت مقرب و معوضه باین در طالع
قمر کفایت کنه و اگر در برج فوج باین باشد میان باشد
و اگر در برج ثابت باشد اصلاست به در طالع محترقه باشد
فصل بیست پنجم حکام ارضی باین که ماه در عقرب
باشد یا در قوس و حوت و اگر سر تراشه باین در ماه در برج
آید باشد فیز سلطان و عقرب و حوت
در زمین و فخر ارضی باین در ماه در برج فوج باین

ارسلت
کتاب
فصل
در
قوس
و حوت
باین
قمر
باین
در
برج
مقرب
و
باین
در
جزو
مقدار
و
مقابله
نه
آشته
باشد
و
اگر
هیچ
نظر
باین
نه
آشته
باشد
بهتر
است
باین
در
بنیره
نظر
کنه
چنین
از
هر
که
کوب
از
این
در
نیت
است
و
باین
در
با
ذنب
میوه
و
همچنین
باین
که
طالع
وقت
مقرب
و
معوضه
باین
در
طالع
قمر
کفایت
کنه
و
اگر
در
برج
فوج
باین
باشد
میان
باشد
و
اگر
در
برج
ثابت
باشد
اصلاست
به
در
طالع
محترقه
باشد
فصل بیست پنجم
حکام
ارضی
باین
که
ماه
در
عقرب
باشد
یا
در
قوس
و
حوت
و
اگر
سر
تراشه
باین
در
ماه
در
برج
آید
باشد
فیز
سلطان
و
عقرب
و
حوت
در
زمین
و
فخر
ارضی
باین
در
ماه
در
برج
فوج
باین

و اگر سر تراشه باین در ماه در برج آید باشد فیز سلطان و عقرب و حوت در زمین و فخر ارضی باین در ماه در برج فوج باین

در این چهار جامه پوشیدن و برین قمر باین در برج مقرب و باین در جزو مقدار و مقابله نه آشته باشد و اگر هیچ نظر باین نه آشته باشد بهتر است باین در بنیره نظر کنه چنین از هر که کوب از این در نیت است و باین در با ذنب میوه و همچنین باین که طالع وقت مقرب و معوضه باین در طالع قمر کفایت کنه و اگر در برج فوج باین باشد میان باشد و اگر در برج ثابت باشد اصلاست به در طالع محترقه باشد

در این چهار جامه پوشیدن و برین قمر باین در برج مقرب و باین در جزو مقدار و مقابله نه آشته باشد و اگر هیچ نظر باین نه آشته باشد بهتر است باین در بنیره نظر کنه چنین از هر که کوب از این در نیت است و باین در با ذنب میوه و همچنین باین که طالع وقت مقرب و معوضه باین در طالع قمر کفایت کنه و اگر در برج فوج باین باشد میان باشد و اگر در برج ثابت باشد اصلاست به در طالع محترقه باشد

منقلب و مقصر باشد بیشتر از آنکه در باقی سالی باشد در طریقه
 باشد در آنهم از طرف باشد در بعضی مقصر و مقارنه باشد
 داشته و نیز مقابله و اگر تثبیت و تلبیس با آفتاب دارد
 بود و اگر چیز خنجره مقصود کند باشد در دیر بانه ملک و ملک
 اگر ماه در برج ثابت باشد **فصل بیست هفتم**
 فقر از خانه بگانه باید ماه در برج ثابت باشد مقصر
 در شرف خود باشد و یا در برج اول و نیز آن و جوزا
 و دلو آن **فصل بیست هشتم** در زوشی مکتوب ماه باید
 در برج منقلب باشد مقصر باشد بگو کبر در بر طبعیت
 آنکه قوه مکتوب در نیز نرسیده اگر سلطان نولینه باید
 در ماه شمیر مقصر باشد و اگر نوز نرسیده باید در ماه عطارد
 مقصر باشد و اگر نوصیاء و دانشمندان و صلی نولینه باید
 که بیشتر از

منقلب
 مقصر
 در شرف
 نرسیده

که بیشتر مقصر باشد در این قیاس **فصل بیست نهم** در وقت
 نشانی باید که ماه در برج ثابت و در حینه باشد و طالع
 برج باشد و در بعضی مقصر باشد که نرسیده در برج اول باشد
فصل بیست و نهم در خندان کردک ملکیت ماه باید که
 در برج باشد در صورت که در باشد و آن جوزا و نیز آن و
 دلو و سنبله و نیمه آخر قوس و باید در عطارد مقصر باشد
 و عطارد و قمر هر دو قمر حال باشند و معهود صاحب فانی
 و عطارد در هر دو معهود باشند و الله اعلم بالصواب
 این امر **فصل بیست و نهم**
 بنام **فصل بیست و نهم**
 در شهر شیراز رحمة الله علیه مولف الکتاب

بنام **فصل بیست و نهم**
 در شهر شیراز رحمة الله علیه مولف الکتاب

مختصر تری حل تفویم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَلِيِّ وَالصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَمِيِّ
أما بعد این مختصر تری در معرفت تفویم ضار از طنائی
 و بیشتر بر تقویم **باب** در فائده کتاب در سینه جانان
 القادر و باین برسم مطالع عزیزان در رقم آورده تمویح آنکه
 اگر بر خط و واقع از باین افاضه این پوشیده و تعلیم عفو
 صلاح ناینه **مقدمه** به آنکه مجموع علمات تفویم هر رقم
 یک رقم تعلق بحروف جبردار و یک رقم تعلق باخترها هماد کواکب
 و حباب صبر به هر ترتیب است **ابجد** هموز حطی کلین
 سعفی قمر شست شش ضغنی که براء اعلم مفردات
 تعیین کرده اند هر حرف آنکه است تا طریقه آحاد تعیین

کرده اند

کرده اند و نه دیگر که **رزی** است ماضی بچهاره عشرات تعیین کرده
 که و نه دیگر که **لوق** است تا طبر ابرامات و **غ** را بر ابر
 الف در هزار باش تعیین کرده اند و از ابر اعلم لو هر کتب
 لرقام مفردات همان عدد را تعیین کنند و اکثر را بر ابر **ت**
 و از هر پس رقم یا نهمه **ی** باشد در رقم پنجاه و در **ف** باشد
 در رقم صد و هشتاد و چهار **ق** باشد در رقم سه هزار و چبع باشد
 در رقم چهار هزار **ب** باشد و بهر این قیاس **باب اول** در
 علمات در تعلق بحروف جبردار و پنج چهار صد است
فصل اول در علمات روز نام و هفته بود به هر ترتیب
ایکشنبه **ب** **دوشنبه** **د** **سه شنبه** **ر** **چهارشنبه** **ه** **پنجشنبه**
و **آدینه** **و** **جمعه** باشد **ت** **شنبه** و در تفویم در صغیر **ت** است
 از اوراق هر از ده گانه که از بر ابر هر از ده ماه وضع کرده اند

اول چهل و نه روز در وضع کنه از ابراز روزها بیست و نه روز در آیام
جمعات و آیام اسبوح نامه فصل دوم در علامات روزها
ماهها ایام ۲۵ سه در چهاره پنج و شش و هفت
ح اشت ط نه ی ده یا یازده بیب در ازده و نوزده
یاد چهارده بیب یا نهمه بیب یا نهمه بیب
نوزده ک همت کا همت یک کب همت در کج همت
سه کد همت چهار که همت پنج کو همت شش کن
همت هفت کج همت اشت کط همت نه ل سرد
تقوم نیم از چهل روزها بیست و نه چهار چهل روز در وضع کنه
هفته تاریخ چهار گانه اول تاریخ عید و اسمر شهرشان
اینست محرم صفر ربیع الثانی ربیع الثانی جماد الثانی
جماد الثانی حجب شعبان رمضان شوال ذیقعه

ذیحجه دوم تاریخ روزها در شهرشان اینست نشین
لدر شهر نشین اخر کانون الاول کانون اخر
شباط آذر نسیان ایام خویران مموز آب
ایلول سقیم تاریخ قدیم در شهرشان اینست ذکر میث
فروردینماه اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه
مرداد ماه شهر مرد ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه
دیماه بهمن ماه اسفندیار ماه چهارم تاریخ جداد
در شهر شهرشان یعنی اسمر شهر قدیم است الله اکبر
بقیه کنه و اینم را بکلیا و دیگر کنه پنج روز در تاریخ قدیم بر
اخر آبانماه افراینه در تاریخ بهله در آفراینه یا راه
فصل سقیم در علامات بروج و اجزاء کنه در فصلک ششم
در همه کواکب بر این حرکت میکنند به هزاره قسمت برابر کرده

و هر قدر را بر هر خوانند و هر چه را بر هر قسم کرده و هر یک
 را در هر خوانند و هر چه را این شرف قیمت کرده اند
 و هر یک را در دقیقه خوانند و هر دقیقه را بقدر ثانیه و هر ثانیه
 را بر شرف ثالثه چنانکه خوانند قیمت کند و دعوات
 بروج این باشد **عصر** ثواب جزا **ح** سرطان **د** اسد
ه سنبله و میزان **ز** عقرب **ح** قوس **ط** جد **ر**
 دل و یا سحوت و عدومات در جات و دقائق بجز از آن
 ایشان باشد و بجهت از جدول ماهها است جدول وضع کنند
 برابر که اکب در اسد و زنب و هر چه در اسد رقم وضع کنند اگر
 برابر بروج هر یک برابر در هر یک استیم برابر دقیقه و آغاز از شرف
 کنند و بجهت از آن رقم و بجهت از آن رقم و بجهت از آن رقم
 پس از آن هر چه در اسد و تقویم زنب در هر اسد باشد

همان از جهت دقیقه از این جهت موضع زنب در تقویم نماید
فضل جهاد در دعوات ساعات شبانه روز را بپست
 چهار قسمت متساوی کرده اند و هر قسم را ساعت نامیده و هر یک
 را بر شرف قیمت کرده و هر قسم را در دقیقه ساعات خوانند و تقویم
 بجز از هر اسد هر چه در ساعات وضع کنند به هر رقم رقم اگر
 عدومات ساعات رقم تقویم عدومات دقیقه ساعت و پنج آن
 مجموع را از شرف چهار نوصان کنند آنکه بانه ساعت
 و دقائق شب باشد **باب** **تیم** در عدومات در بعضی جداول
 ناخهء که اکب دارد و نظر بآن و بروج مشرب بروج اول
فضل از بعد است غیر هر و سرطان و میزان و جد و بروج
 ثابت بروج واسطه است و آن ثور و اسد و عقرب و کوا
 است و بروج در هر یک بروج اول است و آن جزا و سنبله

دو قوس و حوت است **دیکس** ائمه هر سه بروج را بجز زانار
 خوانند چنانکه حد واسه دو قوس مثلثه است خوانند و ثور
 و سنبله و جبر را مثلثه فلک خوانند و جوزا و میزان و دلو
 مثلثه هلال خوانند و سرطان و عقرب و حوت را مثلثه
 آبی خوانند **دیکس** ائمه بروج را اندک و کثرت اعتبار کرده اند
 و انبه ابر چهار کرده اند و انرا اندک کرده اند و ثور را ثور و
 چینی تا به آخر یکا را اندک کرده اند و ثور را ثور کرده اند **دیکس** ائمه
 بروج را انهار و لیس کرده اند و گفته اند هر چه بروج نه باشد
 انرا انهار کونیه و هر چه ماکه باشد انرا لیس کونیه چهار انهار
 باشد و ثور لیس در چینی تا بخورد **دیکس** ائمه هر بروج را بجز ثور
 گفته اند و هر بروج را در چه نام نهاده اند و هر در چه را بقت
 قسمت کرده اند و هر قسما را دقیقه کونیه و هر دقیقه را بقت
 گفته اند

قسمت کرده اند و هر قسما را ثانیه خوانند باید دانست بروج سو
 هر کو اکتب سبعة انواع قسمتها کمند لغت قسمت خانه است و آن
 جا میت هر کونیه خانه آفتاب است و سرطان خانه ماه و
 جبر و دلو خانه زهر و قوس و حوت خانه شمشیر و عقرب و جبر
 خانه مریخ و ثور و میزان خانه زهره است و جوزا و سنبله خانه
 عطارد در بروج اعظم خانه هر کو کبر و مال لیس کو کب با شتر
 آفتاب در دلو باشد و ماه در جبر باشد و هم چینی تا بخورد
دیکس ائمه قسمت شرف است و آن بخانت هر کو کبر در چه
 از بروج معینی شرف است اعتبار کرده اند و کونیه شرف آفتاب
 در ثور و هم در جبر است و شرف ماه در سیم در چه ثور و شرف زهر
 در اکتب یک در چه میزان و شرف شمشیر در باغی در چه سرطان
 و شرف مریخ در اکتب ششم در چه جبر و شرف زهره در اکتب هفتم

درجه حوت و شرف عطارد در یا نفعیم درجه سنبله در مقابله
 شرف هر کوکب بیروط و مر باشد پس بیروط آفتاب در نزدیم
 درجه میزان باشد و بیروط ماه در سیم درجه عقرب و باقی در نیز فاکر
دیکر انکه قسمت کوکب است در شگلات خانه شب و شکر
 در قصر ابروز صاحب شسته نازر کونیه و زهره و عطارد و قمر را
 صاحب شسته احوال کونیه و زهره و مشتری در میجر اصحاب شسته
 فاک کونیه و زهره و مشتری و قمر اصحاب شسته آله کونیه اما در
 شب کوکب تا ماعتیم باشد پس ارباب شسته نازر در شب
 مشتری و مشتری در قصر باشد و کوکب و قمر قمر صحر باشد در
 خانه یا در شرف یا در شسته نفع باشد و اصناف قمر بسیار است
 و اما آنکه مهر است است در گفته و هر گاه که کوکب یا
 بیشتر در یک برج در درجه در دقیقه باشد انرا احراق خوانند و

المنطقه

الکونیه حالت میان قناب و ماه با شرا انرا اجتماع کونیه و الکونیه
 کوکب دیگر باشد انرا احراق آن کوکب نامند و چون میان هر
 کوکب شفت درجه ۱۵ باشد غیر برج انرا انیسیر خوانند و چون
 نود درجه بود انرا تریح خوانند و چنانچه صد و یکت درجه بود انرا
 منبث خوانند و چنانچه صد و شصت درجه بود غیر شتر برج فاصله
 باشد انرا مقابله کونیه پس انظار در میان هر کوکب واقع
 مر شوخ نوع و از اینها در انظر معده خوانند و آن تیره کبر
 و شفت است و دو سولظ خسر خوانند آن تریح و مقابله است
 و قران با کوکب معده معده باشد و با کوکب خسر باشد و از
 کوکب مشتری در زهره معده انرا شسته بر معده اکبر زهره معده
 صغیر و زهره و مشتری بخورند زهره خسر اکبر و مشتری خسر صغیر باشد
 و ماه در قران و تریح و مقابله خسر نود در نظرات دیگر معده است

موقت بروج و کواکب **دیگر** آنکه در موقت ارقام بر اول
 تقادیم بنا بر ارقام حروف بروج **چهارست** و آنرا ترتیب
 ای که بنامه اند و میگویند **ایک ب ه ج ت ه چهارم پنج**
و شش و هفت ح ا هشت ط ث ع ده یا یازده بیست
 و از ده **یج سیزده** چهارده **پانزده** **یوشن** **نوزده**
بف هجده **یج** بیست و یک **یفا** نوزده **ک** بیست و دو **سرم** بیست و سه
 پنجاه **سر** بیست و چهار در تقادیم از این محتاج نشود زیرا که هجده تا بیست
 بیست و سه یک دقیقه شود و هجده دقیقه بیست و سه یک ربع شود
 و در همه چیز به سراسر به یک ربع شود و در اینها معلوم شده از ارقام
 چهار و غیره ایما **کنیم دیگر** آنکه اول جدول در تقویم **کشته**
 چهار صد هجده است **فوق** چهار صد و هجده و ابتدا از روز یکشنبه که در
 در ارقام **لام** هجده است **ایکشنبه** **ب** هجده **ج** هجده

در چهارشنبه **ه** هجده **د** هجده **ز** هجده و ابتدا از تقویم **هفته**
 از روز نوزده کشته **دیگر** چهار صد و بیست و هجده و ابتدا از آن
 عرب از ماه محرم بود شهر ایشان **سرا** از یاسیت و شهر از
 ادل ماه را غره گویند و **سرام** ماه را **سرخ** و علامت آن ماه
 بود در قم **و یلم** و **تیم** و **چهارم** و **پنج** و **ششم** چینی تا به آخر کربلا
 است و نه باشد **کط** نویسنده و اگر سر تمام باشد **ل** نویسنده و
 خیمه ماه را **خور** سه نام ماه دیگر در این ماه در صفحه پنجم نویسنده
 و بعد از این تاریخ از بیست و سه اول است **عید** و **دوم** از کشته
 به نیت **سرم** **بهار** **عرب** **حکم** **صفر** **برج** **الله** **صبر** **الله** **خ**
چهار **الله** **صبر** **الله** **خ** **حج** **نعمان** **رمضان** **شوال**
 در **نقده** **د** **حج** **دیگر** **چهار** **لام** **رومیان** **کشته** **د**
 ایشان نیز هزارده ماه است **پنج** **صمد** **شیر** **نقده** **شیر** **نقده**

کانون اقدر که نون آخر شباط از آن نینان ایاز خیزان
 نمود آب ایول علامت از آن ماه اوجیم بر خیزان
 که نشسته و پنجم ماه تمام شود آینه در مقابل خزه نویسنه
 در روز نهار ماهها بر آن به بقدرت با شرف و اتمه ایاز تاریخ
 از جلوس بکنند اول است **یک** جدول لایم فرسوده بهما
 ایان اینست ضروریست از در اینست **خرداد** تیر مرداد
 شهر از هر ایان آذر در این ایفینه از نهار و ماه
سینه میزان عزیمت **قوس** بهر **سنگ** **حوت** ایفینه از نهار و ماه
 ایان همیشه سر از جو اقدر را نویسنه و آخر آن **یک**
 در آخر ایفینه از نهار ماه قدیم بخیزد زایم کنه و آنرا غنمه مرتبه
 خوانند و نام بهر ماه اول بهر روز از اقدر نویسنه و بهر ایان
 تاریخ از طوس برزد جدول شهر یا که نه و پنجم بهر چهار جدول
 معلوم شده به از آن هفت جدول دیگر بکنند جمله که گویند
 بهر روز

جدول بر اینست و در اینست **بر** **قوس** **سینه** **حوت** **میزان** **عزیمت** **قوس** **به** **سنگ** **حوت**
 مشتمل بر پنج مرتبه **نهم** **زهره** **هفتم** **عطارد** **معلوم** **شوک**
 هر که کب در که ام بهر جنبه و جنبه در جنبه و جنبه از آن پنج
 سیر کرده که در هر جدول را علامت است به پنج منزل جدول **خورا**
جزایب **سرطان** **ح** **سینه** **میزان** **عزیمت**
ز **قوس** **ح** **ط** **دلو** **حوت** **یا** **در** **به** **جدول**
 سه رقم وضع کوه که از اقدر **بر** **قوس** **سینه** **حوت** **میزان** **عزیمت** **قوس** **به** **سنگ** **حوت**
 دقیقه مثال جدول **نهم** **زهره** **هفتم** **عطارد** **معلوم** **شوک**
 باقی برای قیاس بود که از این هفت جدول هر جدول دیگر وضع کنند
 در هر ورق را سه ثبت کنند و احکام که اکب سبعة بهر جدول
 را سه شتا یا قیاس دیگر در **نهم** **زهره** **هفتم** **عطارد** **معلوم** **شوک**
 بهر ثبت از هر جدول دقیقه و هر جا که قیاس را سه یا سه قیاس

ذنب باشد در مقابل او نیز در بیستم بهمان درجه و
 دقیقه پس بر این گفته بر تویم ذنب در ثور باشد بیست و یکم
 و چهار دقیقه و بعد از هر اسر ساعات نه تا نیمه از ساعت
 و در قاتی از معلوم شود مثالی در هر ساعت مقابله از
 و شبانه یا قیام دانستیم اینها از سیزده ساعت و یک و شش
 دقیقه است اما آنچه بر صفحه دست است بر هاشمیه بعد از
 نویسنده نظرات کواکب معیت کانه با یکدیگر و تحولات
 و عکس و شرف و بهر طوابع و مختصر در جهت و استقامت
 این است و در قام کواکب حروف او آخر اسماء ایشان است
 چنانکه رقم شمسی و قدر و قدر و هم چنین تا با خود ذنب
 حروف آخر اعلام است باشد اسر این حروف آفریدگی
 رقم انظار نیز حروف آفران ایشان علامت باشد قرآن نه
 و نیز

در کسیر و تسبیح و تثلیث و استقبال و مقابله
 له در جهت **ع** و استقامت **م** و شرف **ف** و بهر ط
ط و در **ج** و مختصر **ض** و احراق **ق** و علامت **ا** و ز
 و علامت **ث** و شرح هر یک گفته شد دیگر بر رقم آخر
 بر این نظر باشد در رقم هجدهم و سیم علامت آن در کواکب زمین
 آن نظر باشد در رقم چهارم جهت از با شرف باشد آن نظر در اول
 خوله شده در رقم پنجم جهت ساعات که گفتیم بر این
 ساعات **د** **د** **د** یعنی فرمان و عطا در هر روز
 یکشنبه چهار ساعت و چهار دقیقه آه در کواکب رقم سیم عبارت
 از برج بوشهر **ب** و **و** یعنی تحولات زهره زمین
 شب جمعه چهار ساعت و شش دقیقه و هر کجا بر همین صفحه
 جدولی بار یک گفته و آنرا چه در اجتماع کومینه و استقبال و جهت

تحقیق آنکه اجتماع قمر و شمس یا اعتدال آبی در که ام روز یکشنبه
 ساعت پنجم ساعت و خیز دقیقه در آن ساعت چهارم
 طلوع باشد و با سرطان که ام برج است و که ام در صفر و این اجتماع
 یا اعتدال واقع است مثل **اجتماع لولک زید** یعنی اجتماع
 شب شنبه است اینهم زخم به هفت ساعت و با کف دقیقه طلوع
 اجتماع قوس بر نوزده درجه در سنه دقیقه و دهم طلوع سنبه
 به شش درجه و یازده دقیقه خبر و این اجتماع صورت به نوزده درجه
 و در ازده دقیقه و در آخر صفحہ دست است از تقویم گوای
 چه در قمری نیکینه و در و کجای شمس به برج نبر سینه یعنی
 برج اردو و ساعت دقیقه به کجای طلوع و عاشر
 که تیرت ناینده به پنج سوال نولسین رمضان المبارک یعنی
 کجای شمس و عقرب در از نیکینه است چهارم ماه رمضان
 بی تا روز

پنج ساعت و سه دقیقه طلوع کجای به کجای در چهار درجه و کجای
 دقیقه و عاشری و میزان به است و سه درجه و است و شش
 دقیقه است معرفت صفحہ یعنی **یک** چه دلا که در صفحہ
 دست چپ کشته جنبه ایام جمعات بود در تمام برابر لایم عوب
 و در نظر تقویم نیز این درجه در باشد و بعضی از اینها چه در
 انتقال است قمر وضع کجای نبر تین کشته در قمر در که ام از یازده
 از برج بر هر انتقال نموده و این انتقال در که ام ساعت بود در
 این صفحہ در چهار است در هر ابر روز چهارشنبه درجه در شمس است
 یا فیم **یک** انتقال کجای قمر کجاست از چهارشنبه چهار ساعت
 پنج دقیقه به از آن شش درجه در جنبه نظرات قمر با کجای ابراد
 ناینده در قام انظار همین است که گفته شد در هر کجای نظر
 در واقع باشد با قمری از یازده ساعت نولسین شب در تقابل

از چهارشنبه در هر ششمین شب قمر با شمس از چهارشنبه به
 شش ساعت و بعد از اینها چه هر یک هفته حالت قمر مکتوبه
 و گاه باشد در حالت را در میان نظرات نویسنده بر یکدیگر
 و علامات حالات است نیزه شرف و طریقه قمر
 بهبوط تحت اشعاع رخ فزوح اشعاع جمع مع اسرار
 مع ذنب نب مع کیه کیه مشرق در برابر اوزده شنبه در
 چه در حالت یا قیام **ف دل** نیز قمر در وجه شرف چهار
 ساعت ثب شنبه خواهد رسید و هم در چه در حالت یا قیام
 در مقابل اوزده شنبه قمر در طریقه حرقه اوزده شنبه قمر در طریقه
 حرقه اوزده شنبه پنج ساعت اوزده شنبه رسید و حرقه از
 نوزدهم در چه میزان است تا ششم حوق در مجموع نصف
 بر وجه باشد و نیزه از نوزدهم در چه در حالت یا قیام بوده
 یا نام

این همه با پنجم در چه باشد و پنجم قمر بر این در حالت باشد در اول
 طریقت و در تا نه نیزه خوانند تحت اشعاع عبارت از
 کم نشی ماه است و در زیر اشعاع آفتاب است و فزوح اشعاع
 عبارت از طایفه شش است از زیر اشعاع شمس که از این جهت
 منازل ماه بر کشته در قمر هر روز در کدام منزل است منازل
 و منازل قمر است است بود شش طین بطین شریه در
 حقه هفت اراع شتره طرفه جهه نیزه صرفه
 عوا سماک خفر زبانا اکسیر قلب ثوله نفیم
 بلده ذابح علی سمود اجبیه مقه م مؤخرات و دیوار
 آن جبره را با یک بر کشته و تقویم کیه گویند و آن بیشتر بصر
 ستاره اشراست و اینرا تحت فلک قمر تصور که در کیه
 بواسطه حرکت او تقویمش را در او اید هر ماه بنویسند

کواکب سبعة را با اولیعی از مقادیر در انرا ای سوره کونیه و نظر
 دیگر اعتبار کنه **دیکر** که لادن در صحرای رقی بر کشته در
 آن قبیل ساعت لایم و لیل است ثبت نمایند و مقدر است در اوزه
 ساعت زمان است باین در این وقت بر پنج امر قیام نمایند
 لایم تا چهار متر که را بنویسند آیت آنچه در قنویها رسیده است
 مر نامیه در معرفت آنچه در باق ادراق نویسنده باشد کشفه
 اقدر تاریخ انبیا و اولیا و خلف و مومک و حکام ایراد نمایند و
 از ان احکام ساله را علیها بنویسند با احکام اقالیم سبعة
 پس چهارم صفحہ فیروز کنه هفت اختیار است و انظر و حاله
 در کتب یعنی قمر در بروج و بعد از ان احکام در خراسان ترکان
 در صفحہ چهارم و سلسله آن در اوزه باشد و ساعت آن آیت
 بیخقان میر **بقر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر**
بندر **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر**
 میلان

میلان **میر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر**
بندر **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر**
بندر **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر** **بندر**
 کواکب را در آن مقام ساخته با بعضی از سهامات ایراد کنند
 پس احکام هر یک را بنویسند در هر یک با بعضی از صفحہ باق قنویها در روز
 تعیین اوقات و مقدره و الوزن و طالع و در هر بنوعه با حکام
 در دین هر کواکب ثبت کنند و الله اعلم **خاتمه** و کتب شمس
 بر هر باب اقدر در میان است **در هر یک از اوقیات**
 باب اقدر در میان است و آن چنانست در هر یک از حکام
 نناده کنه که بی هفت کثیر میکرد و در هر یک را بگویند داده و آنرا
 بست که کواکب نامیه کنه و مدت هر یک مقدره اوزه
 ساعت بود پس تمام در هر یک ساعت شود و آب و امثال

نسبت هر دو کبریا از مقدار و در ساعت با نیکو اگر صد و کبر
 از میان نیت و آینه از روز از زمان اجتماع کثیر ششم و قمر
 کبریا تا به روز ازده ساعت و آنرا منسوب بشمار دانند و بعد از
 آن روز ساعت کبریا بنهمه و بعد بعد از او و بعد هر قمر
 و بعد بر فضل و بعد بیشتر و بعد بر پنج و بار بشمار و بر این قیاس
 اجتماع کبریا و کثیر اجتماع دیگر کثرت هر کوبه باشد باطل
 کثرت و کثرت شمس آینه اش و کثیر نسبت مطلقا کثرت نسبت
 خواهند و نسبت شمس در اخبار است نه معلوم است و ثلث
 اقرار از این روز ازده ساعت نسبت شمس انقصان حیات
 دانند و ثلث در نیم انقصان مال و سیم را به حال و این
 ثلث اقرار ضرر است از هر ثلث اقرار در کله جمادات او
 با نسبت از هر روز نسبت بر پنج و بعد از نسبت شمس است هم چهار
 بنام

سیکو بود حضوراً در چهار ساعت آخر آن که کثرت از جمع است
 در آن چهار ساعت حضور باید کرده منسوب به کثرت است و هم
 چهار نسبت کتاب در تقاویم در صفحه سیر صبر و یاد روز و
 بازار هر روز از این یا در شهر که بعد از آن بود آینه نسبت کتاب
 با نیکو یاد نه نسبت یک رقم ساعت و یک رقم دقیقه و یک رقم ثانیه
 و هزار و چهار از آن نسبت بر پنج باشد باب دوم در ذکر کثرت
 و آن امور چینه بود که در بعضی سال واقع شد باشد اگر چه بفر
 از آنها هر چه بنام ذکر آیات مشهور تاریخ عرب اقصای کثرت
 عربان اقرار حرم بود در این روز بیشتر است ط که دانند و آنرا
 عید گفته آیات محمد و ذات کثرت بفر در همه اقرار حرم بود عا شورا
 و در هم حرم باشد و در این روز اسرار غیب عجب واقع شد چون
 آیات کثرت نوح و نور بعد حضرت یعقوب و حضور حضرت ابراهیم

از بنا کردن و غرق فرعون و شهادت لام مظلوم قرآنی
 ناز چهاردهم ربیع الدعوات استفتاح با نفیسم رجب است
 در این روز هم استفتاح از خدا گشته فروع حاضر شود و شیخ
 حضرت فاطمه با شیر فرزند این روز بهم **مبعث و معراج**
 استخوانی با بر شهرت استقیم رجب است و نیز کوفته در بیستم
 رجب است **لیلة البیات** با نفیسم ثبات است در این شب
 حضرت ارحم برات از ادر از عذاب جهنم به بنده گانی که
 نماز **لیلة القدر** بنا بر شهرت است نوزدهم یا بیست و یکم
 یا بیست و نهم ماه رمضان است و ضربت خوردن امیر مومنان
 و شهادت ایشان صبح نوزدهم در روز بیست و یکم است **عید فطر**
 از میان مستقر است **شق القمر** شب نوزدهم و بیست
ایام معلومات بنا بر شهرت در همه اقدار رجب است

در این روز

یوم الترویج بیستم ذیحجه و چون صبح در این روز آب کبیر
 بجهت عرفات گشته ترویج می شود **یوم العرفه** نهم ذیحجه است
 دعوات اسم یا از شاعر است در آن روز جمیع بنده کارونه
 در کتب موضع را چنان آدم در خوابیم بجز از مفارقت در این ایام
 گزیده از احوالات خواننده **عید اضحی** و افضح است **ایام**
تشریف یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و تشریف
 خشک کون کوش است و چون جمع از خدا در این روز در منزل
 حاضر شده کوفته بنا بر ضحیه روح بجهت کعبه اخیره خشک گشته
 مرسوم بان **عید غدیر خم** بیستم ذیحجه است و
 نزول آیه شریفه **الیوم اکملت لکم دینکم** و عهدت شریف
من کنت مولاه یعنی مولاه در میان فاضل دعای اللیلین
کا الاغنام بل هم اضل سبیلا حضور **ایام البیض**

روز نهم و چهاردهم و پانزدهم است از بهر ماه جماد و
 خصوصاً از جهت و پنجم حضرت آدم بر برکت صیام این سه
 روز با بر خیزد اسباب برین مبارکتره از آفتاب بهم سپرد
 بود بقیه بر سهل گردید بایام این هر موم شده روز ولادت
 ائمه انام علیه السلام را با تمام درجه در تو قیقات نوسینه
 و بواسطه اختلاف اقوال متعرض آنها نشاید مام مشهوره تاریخ
 روم از تواریخ نه گوی **صوم کبیر** صوم واجب نصرت
عید جنگه کونیه جنگه پادشاه بود عظیم و هر دقت که
 در مملکت او بود بر نور بر در و بجز از اذاله بگارت او را
 بشوهر کفین اذن داد تا آنکه دقت بر بود او را بهشت بر او
 بود پنجم خواست او را به بر دبر او که تا بس زمانه پوشیده
 بعضی خواهر رفته آتش شورت آن نیاک را باب پنجم
 فرشته

فرشته نینه و مردم از روز عید گرفته و آن بهت حرم
 ششم آخر است **عید بشارت** اول کانون اقدار
 نصرت کونیه بهر یک در این روز بر حضرت مریم ظاهر شده
 بشارت عیسی را با بود **المیلاد** شب تولد حضرت
 عیسی است و آن بنا بر مشهور است پنجم کانون اقدار بوده
عید قلند اس اول کانون الاخر است و ضمن
 کونیه اسم ملک از ملک نصرت **خاج شویان آرا**
 ششم کانون الاخر باشد و چگونگی آن مشهور است در وجه
 نصرت عمر متعارف را آن بود در کنیز از حضرت مریم
 عیسی را در آب شست **عید شمع** هم شباط باشد
 در کنیز از حضرت عیسی بمعبد در که **سقوط حجره اول**
 بر شمع شباط باشد **سقوط حجره دوم** چهاردهم شباط باشد

سقوط جبهه سیم میت یکم شباط باشد و بعد از اینها
 سر ماکن را بهر سانه و جبهه در لغت بمغیر اهلک اشرا
 و با عقدا و این در نیم سده از سه جبهه از باله بنیر آ
 در سقوط جبهه اقر زمین و در حرم آب و در سیم اول
 که م شود جبهه بنابر شهر بنابر است که در آخر زمستان
 از زمین بر کیه در مطلق تا زمان حدوث آن کنار
 در زمین سقوط جبهه کونیه بفرشادن کنار زمین و
 آن سه از زبانه از هر یک تا یک ساعت از فاصله
 سقوط جبهه اول بمقتم شباط ماه باشد از ماه مبار
 ارمیان پس سقوط جبهه دریم چهاردهم و جبهه سیم
 میت یکم باشد از ماه مذکور که در سقوط جبهه اول
 زمین و در حرم آب و در سیم اول که م شود جبهه

اولی

این از عالم را اقریه **نور و خاصه** ششم فروردین بود
 کونیه همیشه در این از بر تخت نشست در سهار کونیه کرد
 اهر بگر که از حقی تعالی نمودن از لجه ششم تا ختم اکابر از روز
 اخترا از زمین تمام جبهه بر آورند در زمان میان خلاصه کنند
ابانگاه نام دهم فروردین ماه بود چنانکه که نشست کونیه اگر در
 این از باران کیه مردان باب از هر دو اگر نه زمان و آنرا بچینه
 خود میمون دانند **آب دیوان** سیزدهم تیر ماه بود کونیه در
 زمان بلوک حجم خنده ای باران نیاید و در این از بجا بعه که
 در آنس با بر باران فرستاده در زمان نشاط کرده آب بر اول
 هم **مهرگان** ششم تا نهم هر ماه فوج ارمیان این
 از نو بجهت ایزد شدن سخاوت است فریضه در آن از اول
 که از کونیه از هر سال از نو موعظ داشته **مهرگان**

۴۳

هفت یکم هر ماه جو مان از روز نهم تعظیم کنه بر کوب کوب
 کوبیده ساطین حج از دکان کنی در دست نهد در این روز یک ماه
 بطریق خراج یک ماه صحت خود که شکر شکر که سحر یک چشم
 بر چهار پا می نشسته با پنجاه مر در غلامان پادشاه و کوب
 کلان در دولت که شکر با این وضع خوشتر از زمانه از هر کجا
 یک در هم سیم که شکر و اگر اعدا در دروغ سیم ضد کوب کوب
 اسبغارت دکان در کعبه از آن روز تا نهم پیشین هر چه
 جمع می شود متعلق به کار پادشاه جو و از آن وقت تا نهم دیگر
 حتی اگر کوب و غلامان بجهت و اگر کوب بجز از آن به نظر با آن
 در آن روز آفتاب در خواسته از نهم و با نوبت نه جو **بخت**
 و یک هفت ماه با شکر سیمان در این روز اسپنه با شکر خورند
 تا حفظ بنفرا به **شب سده** شب دهم یعنی ماه پادشاه
 دل نمانی

اول ایام بود العجوز هفت و ششم شباط باشد و آن
 هفت از جو در این روزها هوا متغیر بود و در شب ارضه
 الصفا کوبه در آن ایام است هر قوم حال به حال بود در این ایام
 اطلاق شده در در حال به برطریح پیره زالی از آن قوم میگویند
 نوزده میگرد در نهم با هر روز و او را **کبت میلاد** **بخت** میگویند
 هفت پنجم میان بود **اول ریح بواج** هفتم هم ایام است
 در آن چهارده است در صبح آورده که بارش با کرم است و از ابو
 زینب نقل کرده که البوارح استمال الحار لانی اهل الصیف **مولد**
حیی هفت یکم خیزان باشد **اول ایام باحودا**
 نوزده هم تهنه جو و آن است از جو در آن که آغاز نیکش
 که با جو و نوزده اصحاب لغت گفته که در سفر کتب حرارت است
عید تجلی ششم آب بود کوبیده در این روز عیسای کربلا

بر حواریان از میان ابرو دوسرا با نخوظا هر کرد مقتد
 عجیبی بخت هفتم آب با شمع عید الصلیب نیز در
 ایلول باشد و گویند که یک از ملوک روم به بیت المقدس
 آتیه طلب چوپا کرد و مسیح را بر آن چوب صلب کرد چون
 دلبر از تقصیر آن چوب را با چوب دیگر یافته و فرق در
 میان نمودند پس یک از آنها را بشکمرده نهادند زنده شد و
 از آن هر دیگر آن خاصیت ظاهر نشد آن چوب را شامه
 و باین واسطه آن روز را عید مکرر شده و این لغت از حوا
 صرف است چه آن حضرت را مصدوب گفته و بر فرضی چوب
 صلب آن حضرت را چه بفرمود این خاصیت باشد در ذکر لایم
 تاریخ فرانسوی و در عا... اقر فروردین ماه قمر بود که
 در آن چوب کس این چوب این روز بود حضرت آفرین کار در

یا انا

قوة کرمها یا نفهم اسه با ش شب یلد اشب اتعبر
 بو غاینة قوة سرما یا نفهم دلوی بو اول چله بزک
 زمستان اقر صدر بو نوشتی بر قعه کتریم تو بجم
 اهل هندی پنج جوت بود این روز ر قاع رفع هوا م کوینه
 و کونیه این در همه صورت سخرات دارد تمت الكتاب بعون
 الملك الوهاب هر عیب و نیر تو با صلاح بگو شتر
 در شب هفتم شهر هر عیب نظر کند و عیب است رضای با نام
 شهر ۱۳۱۰
 متعلقات کواکب
 غم و لذت و دگشت و چهارم و نه و زنده ان نیز تعلق
 دارد و کشودن کارها و بر لکن مراد کاد است از سپر از
 دتوار در سعادت و در غم و اسباب توان کسر
 حاصل شدن بیشتر تعلق دارد و دشمن و خواجه :

اقلندن میان کسر و تقط و قهر و دلیبر و غالب
 شدن بر خصم بمرح خلق دارد و جاهه در باره حضرت
 و یکنی و عزیز شدن و بزرگ شدن در چشم ضعیفین
 بر شمس خلق دارد و امانا حفظ و فهم و زکا و لطف
 و دفع و کوسه بطار و خلق دارد و صحت و شکر در ستر
 و به شدن از بیماری و یکنی در دما و دفع چشم به و
 ستر و سیم بقره خلق دارد هرگاه که محتاج شود باین
 در جمله مستحقات که اکب عظمی باشد **فصل در معرفت**

در معرفت
 اصول چهارگانه

در معرفت اصول چهارگانه به ان حاجت است در اختیار است
 جزو به انکه دانش پنج چیز در اصول اختیار است
 باشد اول تعریف اختیار و آن چنین است در اختیار
 عبارت از تعیین وقت بر نعم بنعمه بهتر از آن وقت در

اولیاد

و سه بزبان ایشان اثر سینه باشد و پنجم فریه بر ضعیف
 غالب تر ضعیف را اطبا فرجه در روز مردمان بیشتر و مغز
 سر ایشان بجهت ضعیف بر در فریه فرجه است تا در اکثره عینی
 که در فریه ستر که ام در شایسته انی محم و که خیا نکت در هر روز
 ضعیف در مغز فرجه در ایشان را بکشم بفرجه سوار کرده
 بکوه دماوند فرستادم و احوال آنجا بود که سر با سینه فریه در
 با ستر تو چه کوه شایسته این در در انگوه بعضی صه از غنچه عظیم
 شینه نه که کشته فریه فریه گفت تا مشغلهها از ایشان کردند و در
 که کشته در آنکه مشغله شینه نه و فریه فریه ایشان را جمع بفرجه
 کرد و طبیح را بزرگ کبر ان کرد **کاهنبار** خیا نکت
 سعاد و زکورت که فرجه عالم بود در شتر از آفرین زرد نشسته
 در کتاب محو کوبه حضرت حق عالم را به شتر گاه فریه بیشتر

وقت آفرین **اقل** **فروز** **دکان** **اوز** **لوه** **ده** **اوا**
 باقر فروردین ماه باشد و فارسیان در این روز زیارت
 و چهارشنبه روز زیارت هر کس بخورد غنچه از جمعیه برین
 اسلام **توشش** **دفعه** **کردم** پنج اسفند از من ماه باشد
 و گویند فارسیان در این روز از وقوع چهل پنج هواخوردن
 ذکر آیات مشهوره که منی بر معرفت **آفتاب** است
نوروز سلطان اقر فروردین ماه جمله بود چنانکه گشت
نوروز خازم شاهی روز نهم آفتاب در درجه شرف
 باشد **غایه** **قوة** **فصد** **دسج** **باز** **دهم** **ثور** **باشد** **آخر** **ایام**
مطل **پشم** **ثور** **باشد** **اعان** **گر** **مانج** **جوزا** **باشد** **امش**
الفصلین یا نفهم بر هر روز که در این روز از برج اقر ضرر
 باشد **اول** **چله** **تالستان** **اقر** **سرطان** **باشد** **غایه**
قوة **کما**

ادقالاته موافق معتقد بود یافت نشود **تیم** **فایده** **اختیار** **روان**
 معروف بر مقدمه است و آن چنانکه شرح است **باب**
 در شرح کلام بطیموس در شمره الفلك قدر نموده این است
 در هر طالع در همه دله میرا و سمعو و قور بود صاحب این طالع
 را در همه امور میگوید و نظیر باشد و هر طالع در تمام
 دله میرا و نحو سر و ضعیف بود صاحب نیز در شقاوت
 و شرور و نظیر بود و این هر دو قسم نادر الوجود اند و اگر
 طالع را از این دو صنف دله میرا باشد در کفایت دله میرا **فنی**
 هر کاره بر کس قرار گیرد این ارقام ان دله میرا گویند و
 چنین اختیار کنند **عقبة** **نصره** **بکسر** **را** **اطلع** **اصحاب** **سیر**
 سعادت اختیار موافق با سعادت قوام ضم شود **انتفاع**
 نیز **نصر** **از** **این** **نیت** **در** **خیات** **نفع** **و** **کمال** **بود** **و** **اکثر** **است**

باقوام هر دو به خولت باشند که تخصیر نام آن اختیار ضرر
 و آخر صبر و از منفعت بکفایت عاری باشد و اگر یک طرف
 سعادت و دیگر در جانب خولت باشد فایده او تواریخ
 بود که علی الفقیهان و دیگر هر دو برابر باشند بجای را اثر
 نباشد اشهر تصدیس از این تحقیق دقیق ظاهر شود
 می تواند شرح تخصیر در وقت سعه تخصیر امر کو بعکس شخصیه
 و بالعکس و هم چنین تواند بود از اختیار و احمه تخصیر
 است تخلف بلکه ضمه ظاهر باشد و نیز از این تحقیق منه فوق
سخن کسر کبیر لک له بیط طالع تخصیر سعادت اختیار
تخصیر صبر بود و اگر در اصحاب سخن کبیر سعادت
اختیار زبا صبر باشد بیک شبهه دیگر در اصحاب کبیر
تواریخ در رض کن موقوف بر صبر و اختیار و قد بوی

و الله اعلم

و الله اعلم بسی موقوف اشغال مستحق اختیار باشد و
 ان ایست هر کار هر روز یا هر مغتنه چند بار در کار باشد
 در تخصیر حجت اختیار باشد چه بمنزله امور طبع است
 در اختیار بود کن بشر ان بنا بر چهارم ضروریات
اختیار از وضع فلک و کسر قسم بوی یک انکه در وقت
ضروری بوی یک انکه در ضیق له علیح باشد و آخر مغتنه چند
 باشد چنانچه در رشته نظم کتابه له اختیار هر چه دارد
بهر تخصیر کار بکار تا بوی کار تو نیکو و بهر هم دان مغتنه رض
صبر می باید صبر بهر صبر طالع صبر بهر
الغرض صاحب غرض و تا هر چه از این مغتنه مقدور
 باشد در تخصیر هر امور ضروری در وقت اشغال
در مغتنه بهر صبر صاحب بهر موضوع است

چنانکه هر یک از ارقام صاحب موضع مخلوط باشند یا اگر
 مخلوط باشند از نظرات منحوسه خلا باشند و هم صفت
 گویند کار خواهنند کرد و باد منسوب بودیم باید از نحوس
 خلا باشد چنانکه در اوزار کفاح گفته شد باین قمر در برج ثور
 باشد و ثور هم نحوس باشد غیر گویند کس با جمعه کس در او باشد
 در نهمه هم در معلق عشر و ناط است باین معود باشد و
 هم صفتی باین در طالع وقت مطلوب را در صاحب عشر و خانه
 در کس کار بر آنگانه از خانه در اوزار کانه منسوب باشد
 و صاحب عشر در اختیار کفاح است چنانکه در مطلوب مفروض
 باین در وقت کفاح طالع مثلاً اسم باشد از نحوس خلا و
 صاحب عشر در ثمر است هم معود باشد در بیت العرض در مقیم
 طالع وقت باشد صاحب مقیم در معود باشد و هر او تاد او

نیز



نیز در اضر منعه که باین در اجزای در کار در منقلب
 در الفقه ب در آن مخلوط بود بود منقلب و شایسته که
 بنوت و هم در لغز مغرب باشد ثابت اجزا کس در اهل
 قمر گویند مناسب بان کار بود در خطه ناینه مثله خانه
 در برین و پوشیدن باین قمر در برج غیر ثابت مقدر
 در نهمه گویند زیت است یا شتر زره گویند نظرت
 و عدو منقلب است بعد باشد در سفر از برج غیر ثابت فاک
 اگر سفر به خشک بود یا آله اگر سفر دریا باشد و مقدر بعد از
 در سفر از کس در بیت نام در خانه سفر است یا تیم
 در خانه سفر نزدیک است و بیت در نام در خانه مقصد است
 در کس در اختیار باین خود تعلیم او در هر چه در بصورت
 مردم باشد و هر چهار هوای بود سینه و سینه او در کس

ممنوع ببطارد اتمه اخر محمود و ناظر بیشتر غریبه نظر مقابله و
 تریح بایه قمر دارد و بگر ما به نشانی بایه قمر در خانه ما شکر
 در یکا آید و دیگر اکثر دیم چینی خانه ما تریح بوجه که ما
 شیخ آب و شکر است و فضا را در به چهار اکثر یا هر
 نیک حال چه اکثر دافع رطوبت و هوا منقلب با
 طبیعت دم بود بایه قمر ناقص التور بود چه نقصانی نور
 او موجب رطوبت ابران باشد و چینه چینی باشد
 خون صالح دفع شود و اکثر خنجر بسیار مطلوب باشد در
 فرزند نور ماه جانیه باشد و در هضه دلت و سنگ بایه
 در قمر در برج جوزا باشد زیرا که جوزا استغنی به است باشد
 و طهر قمر در هر برج موجب دوجه رطوبت به بی بان
 عضو باشد و کنگر منقصر تعفن مواد بود پس حصول تعفن
 الاطبات



در طبقات آهن به کنگر عضو رسانیدن مصلحت بود و این
 چینه قمر در هر برج بود و عضو منسوب بان باشد بان عضو
 مطلقان یتیم جو احوال رسانیده و در بنا نهادن بایه قمر
 صاعه بود شمالا و در برج ثابت یا در جبهه منبر در هر برج
 چهارم بود نیک حال در احوال سلطان بایه قمر در
 بود یا در خانه آفتاب و ناظر مشرق و کثرت در برج
 انا در برج مغرب از سعه در اکثر منقصر به سعه و در انا
 کردن بایه قمر در سرطان یا حوت یا برج خفاک باشد چه
 اعظم زراعت آب و خاک باشد و انا در عقرب جانیه
 بنوع چه خانه تریح و همیوط قمر بود بایه قمر منقصر بود
 و به نظر لیسری یا بیشتر ناظر به صر و هنر بایه بخوار
 قمر ناقص العدد بود موجب فساد شم بود و نظر نحو سحر



بصاحب طالع از گنجه و درات بعود عملت آفت
 نزع بعود در اجاز قنوات قمر کت الله رضى بايه
 و در برج آله و اول آنکه در برج ثالث و خامس باشد
 ناظر بعود سيما شتر و صلاح حال و ضرر و کسرت بيان
 او و قمر از جمله شرايط است و در درخت نشان قمر 17
 برج ثابت يا فوجيه نيم بايه و طالع نيم از نيم برج
 بود قمر مقصر بعهه بر بايه و گنجه در طالع يا عاشر
 يا در شرف نحو بعود بيه ز ضرر صلاح الحال بود و ضرر بايه
 از اقصای قمر بگوکب با بط و از نيم ار دعا کردن قمر
 در بيا از فنان شتر بايه مقصر شتر و بگوکب او
 بنان مطلب آتسا به باخر و بضر اقصای قمر را بار اسر
 و کف الخصب از شرايط شترده لذه آتسا قمر شتر

از انجا

از انجا و بر نيم قيا سر قتم شرا نيم نيم و الله اعلم با ان
 فصل در مده لولات کواکب سبعة از طبقات
 مردم زحل کوکب پيران است و در مقانان و از باب
 خانها قديم و مردم سياه و عاينان و عکبان و جهودان
 شتر کوکب قصات در اشراف و اصحاب مناسب
 و سادات و مردمان متمول و انصار و مريخ کوکب
 سپاهيان و اهل سلاح و سرکان و در زمان و عياران
 و راه زنان و چاوشان و پسرده داران و مسلمانان بيو
 و آفتاب کوکب بزرگان و پادشاهان و اهل امر و نير
 و اشراف بستان و زهره کوکب زنان و خدایان و مکاران
 و اهل طرب و جوانان خوش نظر و امر دان و ساده سرکنان
 و مسوکان و بت پرستان و عطار و کوکب پيران و :

اصحاب دیوان و نیزرکان و عالمان و نقاشان و حکیمان
 و اهل علوم و حقیقه و جادوان و طبله بان و قمر کوکب ببوله بان
 و بیگان و مسافران و سیاحان و دوزخ و جاسوسان و عوام
 الناس را بشخ و چنانچه قمر از هر چه بر سر انتقال کند در آن
 بگو کس ناظر خواهد بود آنگاه نمود بکمال الصلای رسیده باشد کونیه بینه
 الله تعالی است نیز الصلای خواهد شد لیکن بجهت است و اگر از آن
 نظر در آن برج خواهد شد مضر باشد و دیگر در آن
 برج کوکب خوله دیده کونیه خاله السیر است و اگر در هر دو در
 آن برج هیچ کوکب را از کوکب شتر کانه یا نه پننه کونیه در شتر
 السیر است چه پنجه شتر خود در شهر در کیه و هیچ کس در آن پننه در
 کس و این وضع و لیدر بفرمان از کارها و موصیان امور
 بیشتر کسین جهات با نفع و گاه باشد در این طلقات بر غیر
 نیز کسین خواهد

نیز کسین چنانکه صاحب است باب ذکر کوه فصل در خانه
از زده کانه بیشتر از اینجای که دریم در منطقه البروج
 از نقطه طلوع به از زده قسم قسمت کند و هر قسم را بر چهار
 خوانند و از آن احکام کند و چهار از آنرا طلوع در اربع و
 سبع و عاشر باشد و اما خوانند و چهار است نیز از آنرا
 مایل الله و تاد و کسین در پنجم و ششم و یازدهم باشد و چهار
 از آنرا مایل الله و تاد خوانند و کسین سیم و ششم و نهم و دوازدهم باشد
 پس کسین برج و کسین در هر دو وقت مطلوب از شترق از
 دایره افق طلوع کند در هر دو قدر از اوقات در باشد آنرا
 طلوع خوانند و آن خانه تیر و زنه کانه و عمر باشد و خود
 ناخوشتر و صحت و مرض و استهوار هر کار تعلق با این خانه
 دارد و بعد از آن کسین در سیم و کسین خانه مال و معیشت و یاران

باشد و هم موافقت شراب و طعام واقربا و زیندستان پس
خانه سیم و آن خانه خوشین و برادران و تجوید و خدم و عصبه
 در کار و سفر و تکلیف در جهاد و سعادت اولاد و دعای قبت
اعمال و دفع اصدقا باشد پس خانه چهارم و آنرا اوده الله
 خوانند و آن خانه پسران و املاک و عواقب کارها و محفل
 برادران و خواهران و فرج دشمنان و خوف سفرها و احوال
 ازواج و سعادت خدم و سعادت باش و خانه پنجم خانه فرزند
 در کارها و معشوق و امثال پسران و دختر احمات و سعادت
ازواج و بی بختی تمام باشد و خانه ششم خانه نیکان و
 خانه مستقران در بخاریها و چهار پایان خود و مال فرزندان
 و خوشین پس دعای قبت برادران و خواهران و دخترها
 و سفر مالکان و بی بختی گناه و ازواج خانه هفتم و سه غراب
 و نظیر آن

و نظیر در وجه طالع و آن خانه زنان و همسران و اینها از آن و احوال
 خدام و دعای قبت ابا و فرج برادران و خواهران و دختر دشمنان
 و سفر و سقن و پسران و مادر باشد و خانه هشتم خانه قوس و مرکب
 و کتبت و میراث و مال نسبی و دعای قبت اولاد و فرج ابا و اجداد
خوشین و سعادت مالکان و خانه نهم سفرها و رو علم و دین و
 خوشین زن و دعای قبت جمیع و خدم و شکر فرزندان و سعادت
 ایشان و دیدن خواها و تعبیر گفته آن خانه دهم عمر سلطان
 و مالکان و مخدوم و احوال سفر و دعای قبت ازواج و دختر خوشین
برادران و آنرا اوده السماء خوانند و یازدهم خانه امیر و
 سعادت در سقن و احوال مالکان و فرج ازواج و در بخاریها
 و خانه دوازدهم خانه دشمنان و بی بختی و چهار پایان بزرگ
 و احوال اصدقا و خوشین مالک در بخاریها و زنان و دختر فرزندان و

در سفر آباد اجده او باشد و از این خانه طلوع و در هم بر می آید
 و چهارم را او تا دانند در شبیه کرده شد با و تا در لبعه خیمه
 و در هم و یازدهم در پنج و ششم را اما بعد از او تا در سیم و نهم و
 در از نهم و ششم را از این راه و تا در کونیه و از این خانه طلوع و
 و ششم و ششم و در از نهم سا قطا از طلوع غیر هیچ یک از
 انظار ناظر طلوع نیستند چنانکه ظاهر است **فصل در وضع**
 کوکب و آنچه به آن مانده کوکب سبعة را در خانه هفت روزه
 خانه بغیر قوتها که گفته قوت دیگر باشد هم یک از آنها باشد
 و آن مانده بغیر است وضع در هر در بیت هر از نهم بود
 وضع می کند در بیت ششم وضع ششم در بیت یازدهم
 وضع نهم در بیت پنجم وضع آفتاب در بیت نهم
 وضع قمر در بیت و وضع عطارد در طلوع و مقابله وضع غیر

کوکب
 در وضع
 و آفت

خانه پنجم

خانه پنجم از وضع هر کوکب را آفتاب ان کوکب کونیه و بعضی
 کوکب نهم را در غیر وضع و ششم و ششم و عطارد و بر در فوق
 الارضی در بیت تحت الارضی و کوکب لبعه بغیر هیچ و
 نهمه و قمر و عطارد و بعضی بغیر بر در تحت الارضی و بیت
 فوق الارضی بغیر خواننده و غیره معین مکان بعد و این است
 فن لبعه که در غیر کوکب در غیره خواننده کفر باشد در
 میان آسمانی مانده و بعضی کوکب نه که در ربع نه که در
 خانه نه که در بعضی کوکب مؤنث در ربع مؤنث و
 خانه مؤنث قوت دیگر با غیر قوت وضع و غیره و عکس این
 معادله لبعه تر ضعف با غیر چنانکه کوکب نهم بر در تحت
 الارضی و لبعه فوق الارضی در بیت بعضی که با غیر و بعضی
 کوکب نه که در ربع مؤنث یا ربع مؤنث و بعضی که در ربع مؤنث

در وضع کوکب
 در ربع مؤنث
 در ربع مؤنث

در مضار
تقوم

به آنکه تقویم در لغت بمعنی راست گفته است و در اصطلاح حکم
از منطقه البروج محصور میان نقطه اقصی عرض و موضع کواکب
بر توایله و مراد موضع کواکب طرف خط عرض از مرکز عالم خارج
شود و هر کواکب که در مدار آنجا بگذرد نمره فصلک اعلا شهر شود
در حساب جدول بلکه حروف هفت و هشت گانه شهاده را اگر
مفرد بود بخورد اگر مرکب باشد جدول خوانند چنانچه در صورت اقرار
یک جراه امعه خوانند و بجز بمعنی لغت است و پنج مرتبه
نونه جدول جدول و جدول صمد با شصت و چهار ابر قسم عمده
اعتبار نایب غیر الجذب و البلیت و اشهر آنها ابر کبیر است
از این جهت ستمق بیان طریق حساب آن شده و آن غیر جدول
ابجد بر این ترتیب است الجب هو و حطی کلین ستمق
قرشت ثقت ضلخ و این هفت و هشت حروف است نه از

در جدول

اقوال

اقوال که از الف تا ط است بطریق شمار مشهور و نه هجرت است که
از یاء تا صاد است و نه مات که از قاف تا ط است و یک
الف هزار است و عینی فوج و اینج اصول احدی است چه هر چه
غیر از اینها باشد از ضم فخر به بعضی مصدر آید و دیگر عدم و غیر
مشابه را از رقم این حروف ترتیب گشته و به طریق تفکیک
پایسر در اکثر بیشتر تر از این بیشتر دارند و کمتر را باز بسز دارند
یا باز ده و کب است و در کج است و سه در کب بود از هجرت
و احوال در کب از مات با هجرت هجرت رقم صده و چهار
از الف و غیر کتب غیر غلط هزار و هفتصد و هشتاد و نه در تقاریر
در کتابت بار نقطه نویسنه تا مشبه به از اشهر و چهار ابر
نقصان ناقص رقم زنند و مشبه به است و ال بر این
صدقات نویسنه که از جهت رفع اشتباه با او در اول

این جدول
مفرد و مرکب
حرف هفت و هشت
گانه شهاده را
اگر مفرد بود
بخورد اگر مرکب
باشد جدول خوانند
چنانچه در صورت
اقرار یک جراه
امعه خوانند و بجز
بمعنی لغت است
و پنج مرتبه
نونه جدول
جدول و جدول
صمد با شصت
و چهار ابر
قسم عمده
اعتبار نایب
غیر الجذب و
البلیت و اشهر
انها ابر کبیر
است از این
جهت ستمق
بیان طریق
حساب آن شده
و آن غیر
جدول ابجد
بر این ترتیب
است الجب هو
و حطی کلین
ستمق قرشت
ثقت ضلخ
و این هفت
و هشت حروف
است نه از

معلوس علامت نانه تا فرق میان آن و لام شود و کما
 کوزه نولینه بهمان جهت در رقم در تقویم از پنجاه و نه یکبار
 گفته شود که حروف علامت بر وجه در درجات و ساعات و
 دقیقه و ثانیه و ثالث آن باشند و چنانکه باید پنج ثانیه
 به ثقت رسد دقیقه شود و پنج دقیقه به ثقت ساعت
 یازدهم گردد و پنج درجات به سه رسد هر چه بود و فرق میان
 یازدهم در صورت ترکیب آن نجومی نون را نظر بکنید
 منقوله و یا را غیر منقوله رقم گفته و پنج عدد در هزارانها
 کرد و از جهت رفع اشتباه در طریقی بکلمه بر بیان با سه عدد
 این که مصنف هزار بود بر عینی و عدد هزار است
 مقسم دانند این عینی پنج B هزار و اگر رقم B را با
 و مقصود تصنیف هزار است مؤخر از عینی دانند به هزار
 ملتبر بود

این کتاب در علم نجوم است
 و در بیان احوال و احوال است
 و در بیان احوال و احوال است

ملتبر کرد و معاد الک القیاسی قع صد هزار در تصنیف
 بر مرتبه مات رسیده باشد چنانچه ششصد و سه و چهار
 دقیقه که تصنیف بر مرتبه مات با عشرت و احوال بود
 که در مرقوم ذکر گفته شد اما این تصنیف بر مرتبه عشرت است
 باشد و کما باشد بر مرتبه از مراتب اعداد و غیر اینها
 خواهد آمد و بر مرتبه غیر از اینها نمانند و ناظر احوال
 مقصود مکتوبه بود از جهت حصول مقصود در هر جا که
 باشد و بجز از این رقم خواهد بود نولینه صفر نمانند بر این
 صورت تا ظاهر گردد که این مرتبه از عدد و قابلیت در رقم
 بر مرتبه نیست و صفر در لغت ممکن ضایع بود و پنج
 ممکن از عدد و ضایع بود که علامت صفر نام نمانند و سلام
 تا به قدر در وقت تقویم از آن باشد و در صورت این که
 در هر مرتبه

تا به قدر در وقت تقویم از آن باشد و در صورت این که
 در هر مرتبه

به آنکه سکر عید در ستاره هفت خضر و مویز و لطیف و سکر
 گویند در او مانند شکر است پیوسته در این شهر خانی که
 پنجم بهم در گشته و پنجم شکر روز که در این شهر میگوید
 چنانچه در او سکر عید در زمانه در او اگر گاریه و گاریه است در
 است بی پنجم در همین قاصه مویز هر که باشد مغرب کرد در
 ضرورت اتفاق اینه است بی کباب او که قمر را عباد بود
 معاهات نایب تا ضرر او که باشد در هر کجا فوق الله عرض باشد
 از آب در این بی و مواضع عالیله خضر بایه کرد و در هر کجا
 الله در بی با ناز از آن است که درین بود فیض نهانم در این دنیا
 بنام هر که در این است از این دنیا بی که کرد و در هر کجا
 عشره کعب لایم ترکیه در قاصه و بی که کرد است

است و در قاصه با بیوم
 قاصه در وقت شکر عید
 از قاصه در وقت شکر عید
 از قاصه در وقت شکر عید

تسلیع سال ۱۲۴۸
 پنجشنبه ۱۲۴۸

روز	ماه	ساعت	نقطه	مکان	توضیحات
یکشنبه	فروردین	صبح	نقطه اول	بازار	بازار
دوشنبه	فروردین	ظهر	نقطه دوم	بازار	بازار
سه‌شنبه	فروردین	عصر	نقطه سوم	بازار	بازار
چهارشنبه	فروردین	شب	نقطه چهارم	بازار	بازار
پنجشنبه	فروردین	صبح	نقطه پنجم	بازار	بازار
شنبه	فروردین	ظهر	نقطه ششم	بازار	بازار
یکشنبه	فروردین	عصر	نقطه هفتم	بازار	بازار
دوشنبه	فروردین	شب	نقطه هشتم	بازار	بازار
سه‌شنبه	فروردین	صبح	نقطه نهم	بازار	بازار
چهارشنبه	فروردین	ظهر	نقطه دهم	بازار	بازار
پنجشنبه	فروردین	عصر	نقطه یازدهم	بازار	بازار
شنبه	فروردین	شب	نقطه دهم	بازار	بازار

۷۲۷



سختی	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی	سختی
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰

در بیان حد و حدود و در بیان حد و حدود

۴	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۱	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۲	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۳	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۴	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۵	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۶	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۷	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۸	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۹	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود
۱۰	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود	در بیان حد و حدود

